

UNIVERSAL  
LIBRARY

OU 190007

UNIVERSAL  
LIBRARY







وَمَا عَلَّمْنَا إِلَّا الْبَلَاغَ الْمُبِينُ

از تصنیف علامہ دہر فرید العیض عارف کامل جناب مولانا مولوی  
سید شاہ سعید الدین خٹین صاحب قندہ نقشبندی مدظلہ العالی

اغنی

# مِنْظَرُ طَبِیْقَتِ

۳۱۰

بِسَبِّ فَرَايِشِ سَيِّدِ كَرَامَتِ اللّٰهِ حَسْبِي فَرَزَنْدِ حَضْرَتِ مُعْزِ بَرَاءِ  
اِفَادَةُ بَرَادِرَانِ دِينِي وَنَجَابَانِ يَقِينِي تَبَايُحِ ۲۲ بِرِيحِ اَنْثَانِي اِحْتِسَامِ

در مطبع عنبر کن واقعہ چمڈر آباد



# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد بیحد و صدمرات صدرا نه که خودی و لایله هوایه احوال ذات جامع بحقیق صفات  
 کامله و منزله از جمیع نعمتانات طهر علمه ای با بر آویزیا نیکه تومی شیخه توحیت از بحر احدیت  
 بر شمع کعبه خیزی از تیر باغوشه گرمی بیایه زوایا کثرت راجله آری ساخته آینه و ایش نوز  
 روسی صفات عروسانه خود مشامه و میکرد و لثرت امر را با کسوت خلعت و وجود داده بکمان ذات  
 فردا را صفات باسه گوناگون عزایا کثرت وجود هر است و در ذات بنی نوع انسان بخشید  
 قدرتها از ان کرامت فرموده بنصایا کثرتی آورد شرف داد و آتش شرف و نور  
 قلب او که این مظهر ذات امر است افزوده کثرت را اینه و آن پچاره عنوان دار سوخته و واوه دل  
 از تحت دفون روان و دوران بویا سه عقده و شکر در دستان بحر چیزی ما به کسان غوطه زنده  
 براسه شایین او و نهو متکلم اینها کثرت آواز دروا مرصعه هر با کرمی کرمه روسته تری بنوی  
 و سبحان الله در نفس نفیس غوطه خورنه گان بوحیثت راز و ایزه ممکنات وجودی فنا شده  
 شوق جویا سه جوهر قریب در خدا و چون او شان در توطسم امواج مبعیت دست و پا زده  
 هوشش را شده مسلوب هوش مغلوب هوش بر ذرات نیایی بیک شان در غور کرده بختا  
 ازلی ته نشین شده جوهر ما سه تجلیات ذاتی قریب لم یزل شعا پذیرد و دید فیض حق بر راه  
 حق و کشید جوهر حق اقرب الیه من کل الوریثه در رسیدن الیه الله تکران کرده از کرد  
 اگر هر سوی من صید پزار زبان گردد و اگر جسم من کس جز بار زنده شده خدا سازم به فضل و کرم  
 و عنایت مالک الملک که آثار محبت در وجود مشت خاک و در داد و ذات یگانه او را مظهر  
 و منظر الضارعه و کرده به بینایی عالم نهانی وجود منصف و سورت پیری پیکری بخشیده  
 به پیرا سه محبت و بیکجونه آراسته گردانید جوهر که که عکس نمود این محبت را اولوله شوق

ذوق لازم آمد نشان شوق و چنان ذوق در رسید شد پرده تعینات مانتهم و مانا  
 رایر کشیده وان پیچاره به بوشش از خود فراموش کلمات و حقائق خود در خود وزید  
 فراموشی چاره نذید و چون برین لاسته محض انوار جمالی بچو ما و بجاری بدرشتا بی در آید  
 رایت زنی علی الحسن الوجیر - قص کمان شده شده باز صورت گشته رود او دلمان استغلا  
 در حالت یغظه فقط بوش و گوشش باستقالتش و وید و لغت کردن صیب خدا صلی الله  
 علیه و آله سلم چه حاجت و ثنا گفتن چه یارا گرفتار کرده جهات توحشا آوازی در رسید  
 ان الله و لا یزکیه یصلون علی البنی یا ایها الذین آمنوا تسلموا علیکم و سلموا علیکم ایها  
 شیخ و در شان محمدی چه رمز نیست اگر بگویم زبان لال میشود و اگر نگویم دل بیوز طراز توشی  
 سوز دل بگنوم لسان شازدا از فوق تحت شازنده زلفش بوی انوار کلام انبیا می پیداند و خوا  
 صان رومی چنینه و گوهر معنی می فهمند به بگر کشانی در بجز نسک بر صد فهم عقل با در و رطله  
 حیرانی در پیشانی غلطان و پیمان در اوج و خفیف مستغرق شوند بحر تجرید و عالم سکنت  
 بیچ دست نندید مگر چون عشوه بجلی بنایت ازلی یک ذره او در این مشران را پیش گیر  
 لوالک لما خلقت الافلاک که از نظار دان یک صورت مشاطی رو نمود و فرمان قول صادق  
 اول ما خلق الله نورمی را آینه نور می عروسانه را پیش کشش نموده بنظر محویت قد اشکن  
 گیر و بیند که جمال و کمال با راستلی جواهرات صفات با تقام محبت و محبوب ذات خود  
 بنجو و بر کمال حسن خود عاشق و فریفته شده طبقات جواهرات صفاتی صدقات کرد  
 گرفت و بنیایت با وسر فرازی پیش نظر سے این امر تو و سبازی در شیه که ان آ  
 و طاریکته یصلون علی البنی یا ایها الذین آمنوا تسلموا علیکم و سلموا علیکم و افظ آمنوا

صیغه جمع و مطلق است که ولالت میکند بر خاص و عام چه ال چه بنی و چه نوث و چه  
 قطب و ولی و مجازب و سالک و زباده و مومنین خاص و عام مؤد و مسلوا و امنوا گردید  
 پس واجب و لازم آمد حکم الطبی را بر مومنین که وسیله داین شناخته ادا نمایند  
 که چنانچه اوم بنیایه السلام که اصل و اشرف کل مخلوقات است که او شان را اول  
 مهر و وسیله وصال خواند رو و شریف حاصل گردید و قبولیت توبه بنور محمدی فارغ شد

پنهان کل انبیا را بر هر خوبی مشکلات و آرزوی الهی صلوات علیه ره منوگر دید این سخت را  
 نکته دین میدانند و انجناب با که بین مقام فارزاند می فتنند و میدانند و خطا مثال آن بر  
 زبان آوردن نمیتواند این ناچیز نیز و نا فتم چه عرض توان کرد و آنا نگر به لسان خوانند از مهمات  
 دین در دنیا نجات یابد و امید و اشفاعت کرد و <sup>و ما از سننک</sup> <sup>الارحمه</sup> <sup>للعلین</sup> رحمت  
 خاص شان نداشت این صفت بحیب خود داده تعلقات بر رحمت او جزوات محمد سے  
 دیگر سے را درین چه دخل پس شایان رحمت بعد خدا ذات محمد است این امر در زوئی  
 نیست کار محمد من شفاعت و کم میرت اگر کسی در باب شفاعت می کردن آن مختار رحمت  
 شسته و کاتبی متساید کار و بوطا گفته رحمت سپرد شود که امر الهی را خلاصه اندیش نشد پس  
 مومن را باید که بایان کامل عتق محمدی در حل جا گرفته بشامل موجب یقینی که ذات محمد است  
 خود را و او را تبار لیس و بخار ساخته دارد و گوید اللهم صل علی محمد و علی آله و اتحسب به نعمین  
 انا بعد کمترین می پس در آن بل علم ناواقف محض است امر عجزت و ننگ و عارفه اکثرین  
 سید عبید الیه خمین غنسه ز نوبه و استر عیوبه و لوالدی از خاک لیسان در درگاه حبیب الله  
 نائب رسول الله جناب حضرت شاه سعد الله صد حب قدس سره و جبل الجنه مسکنه  
 اخاض الله فیوضه الی یوم القیامه مستفیض و حلقه بگوشی شده و چند سبق با سه سلوک  
 در ضبط آورده و متنس ام بخندست آنا که این اوراق را اطلاع منسرایند از عالی امی  
 از ستره ای دغنی کاری بر جا که عیب بنید صلاح منسرموده عیب پوشی را کار منسرایند  
 و براد مغفرت این خاک را و صف مندی خدا و رسول و عاقله یابند و این التماس را  
 سهولت از این شهنکار و ایما امید و راست پیمت هر که خواند و عاظم دارم - زان که  
 من بنده انا به کارم سبب تالیف رساله این فتاوا که سید شمس الدین قادیانی که اولاد  
 جناب حضرت پیر دستگیر قطب الاقطاب غوث الثقین سید عبدالقادر جیلانی قدس  
 سره اند او شان ازین ناچیز و پیمان مراقبه با در سلوک نقشند به یاد گرفت و حاصل  
 نمود و زان پس فرمود که حفظ و ضبط آن بطریق رابطه و شوازه منسرایند و لایه که توفیر  
 باب موافق رابطه طریقی مایان گفته شود یک رساله در احاطه قلم در آید خوب و بد

بایان گردد و اگر چه برین حوصلگی خود پهلوتی کردم و تگاسیلی در زیرم کرد دست تقصیر  
 کرد و لاچار احمقانه در چند اوراق رابطه سلوک در سلک سطر آورده بمنظره طریقت نام  
 نهادم و بهشت فصول منقسم کرده **فصل اول** در بیان مقدمات **فصل دوم** در بیان  
 مراقبه لطایف نهمه و مشربات **فصل سوم** در بیان مراقبه محبت **فصل چهارم**  
 در بیان مراقبات اقریت و محبت و سلسله اسم ظاهر و سلسله اسم باطن **فصل پنجم** در  
 بیان کمالات ثلثه اولوالاعظم علیهم السلام **فصل ششم** در بیان حقایق الهیه  
**فصل هفتم** در بیان حقایق انبیا علیهم الصلوٰة و التسلیمات **فصل هشتم** در بیان  
 مراقبات متفرقه **فصل اول** در بیان مقدمات به آنکه بیعت در لغت معنی  
 فرمانبرداری کردن و عهد و پیمان نمودن با خلاص نمودن کل الوجوه بر دست شیخ فرعون  
 و مرد شدن و عقد یقینی از قلب نمودن و بیان را با استواری بستن در طریق نبویه  
 علیهم السلام که آن سنت اصحاب کرام رضی الله عنهم است که اوشان از سر در و الا  
 صلی الله علیه و اله و سلم بیعت فرمودند مثل بیعت شکر و عقبی و مانند آن سر مو از آن تجاوز  
 نفرمودند چنانچه وقتی از نماز بیعت سوال گرفته شده بود بار سیدکم از اصحاب بر اسپ  
 سوار بود و از دست نشان تازیانه بر افتاد و خود فرود آمده تازیانه گرفته سوار شدند و تازیانه  
 طلبیدن جا نزد ایشان سجده بجا آوردند چه پاسداری بیعت که باعث احترام بجا نمودن  
 تازیانه را طلب نفرمودند و از جان و دل بر دوز و شب در طاعت و فرمان برداری بقیه متفقا  
 آیه کریمه با ایها الذین آمنوا اتخوالیه الوسیة و جاهدونی سبیدا فاعلمکم لعلکم  
 جان بس از خلاص قلبی منطبع و منقاد بودند و ازین جهت اوشان معجزه و شمع تابان  
 مستفیض بداند شدند و بقیض وصول الی الله فانزگشته اند کما قال الله تعالی ان الله  
 یبایعونک انما یبایعون الله فید الله فوق یدهم فمن کثرت فامنا ینکث علی نفسه و من اوف  
 بما عهد علیه الله فیسویته اجرا عظیما و بطیفس نبوی مقدسه اوشان طریق توصل بواسطه  
 بیعت الی یوم القیامة جاری خواهد بود و لهذا تحقیق و تعظیم بیعت ضرور افتاد پس بیعت بر  
 چهار قسم است یکی بیعت اسلامی که کافران و مشرکان را در اسلام می آرند و تلقین

ایمان و ارکان اسلام میفرمایند و و یک بیعت توبه که از مسلمان بترک مناجیات توبه  
دهند گرفته میشود. سوم بیعت انتساب بخاندانی چهارم بیعت استفادۀ فیض و طلب  
معرفت حق بیعت اسلامیۀ عبارت است کسی ابتداء اسلام آورد یا سکنت اقرار کلمه توحید  
و آن ششگانه منی شود مگر از اقوال و افعال کفر عمداً و صراحتاً در جناب اختلاف علما بسیار است  
که در کتب فقه و احادیث مفضلانند راجع است و اسلام بانحال جمیع تعلق دارد که ارکان  
سه عبارت است و آن کلمه طیب و صلوة نهمه و صوم رمضان و حج و زکوة. پس هر که این  
امور سه ابتکار و نفرت کرد از اسلام خارج گردید و بیعت او شکسته شد و هر که از کلمه طیب  
بجا آورد و مرتکب کبیره گردید براسه او توبه کفایت دارد در توبه باز است و الا نه بشارت ویل پیش  
است اللهم انما جعلنا محمد بن عبد الویل. و اسلام را ایمان لازم است چنانچه جسم را  
روح اسلام جسم است یعنی حرکات و افعال احکام الهیه. و ایمان روح است اعنی فهم ذات  
و صفات و اسماء و مراتب و مظاهر مجزیه پس چنانچه روح بدبر و مصلح جسم است روح  
ایمان جسم اسلام را باعانت اقبام معاد اصلاح نموده از فساد و ظلم زمین کفر باز میدارد پس  
چون بفهمد و بگوید ایمان آورد و تصدیق کردم که او ذات تعالی جلشانه بیچون و بیچگونه هست  
و جامع بجمیع صفات کامله و منزله از جسم نفصانات و خالق و موجود جمیع ممکنات و موجودات  
است و ایمان آورد و بر اسماء او و بر صفات او قبول کردم جمیع احکام او که آورده رسل  
علیهم السلام است خصوصاً حضرت سیدنا و شفیعنا و مولانا محمد الرسول الله صلی الله علیه  
و آله وسلم را افضل الانبیا داشت و ارسامین فهمیدن جز اعظم ایمان است بلکه همین  
ایمان و قرآن مجید خلاصه همه کتب است و فرموده ابیا علیهم السلام همه بر حق است  
لازم افتاد که کتب نازل کرده او تعالی صادق دانند و هر چه در آن مندرج است بران عمل  
کند و از درین احکام و حق فرمان سر مودت تصور دنیا لے و گفتگو پیش آورد ایمان از او  
بگریزد و در زمره مومنان نیارد عیاذ بالله ازین خیال ناسه فاسده مفصلاً تفصیل  
آن در کتب عقاید و دیده شود این بیعت عام است شرط شیخ اینجا لازم نیست  
بر هر دست که مسلمین و مومنین بیعت سازد بیعت او جائز است که طریق اسلام و ایمان

ازو تعلیم یابد قسم دوم بیعت تو به که آن مسلمانان براسه ترک گناهان بیعت نمایند هرگاه که  
از ایشان گناهی صادر شود یا مرتکب گناه کبیره گردد باید که بروست بزرگی که از آن بیعت  
مجتنب از گناهی کبیره یا بنده صلواتی غمه واقف مسائل ضروری اسلامیه باشد بیعت نماید  
بیعت شکسته نمی شود مگر بخانه کبیره و افعال شرک و بدعت مانند غیبت و عادت دروغ  
گویی و زنا آنچه بدان تعلق دارد و مسخره و تهازبازی و ربا و خمر و قتل ناحق و بهتان و تعظیم  
رسوم نبودن بجا آوردن دشمنه یا کدوشان شدن مانند سه او دیوالی و هولی و نوروز  
و جلسه جازا و افعال مشرکان و غیره پیشه خود ساختن و دروغان هر قسم چکانیدن و قص  
کردن دهن و طنبو و مزامیر یا نوانتین و بت تراشیدن و تصاویر را نگاه داشته تخریب بجا  
آوردن اگر چه تصاویر اولیا و انبیا علیهم السلام باشند این فعل مشایبه و نصاری و مشرکان  
است چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تصویر حضرت ابراهیم علیه السلام را از دست  
مبارک خود شکسته اند و مصنوعات از دست نادر ساداته علامات نام نهاده بر بزرگان آذربایجان  
بستن این بتهنیه بزرگان بستن است و پری و زس و شیخ سید و دریاخان و لالی شاه و غیره  
را اعتقاد داشتند و پرستش کردن و نام بزرگان مثل سید احمد کبیر و شاه مدار و لاری شاه  
و غیره گرفته تصور میکنند که بر سر می آیند و قص میکنند و مراد می دهند کجا بزرگان  
کجا این ناپاکان بزرگان بر طر بر سر می آیند همچو شیطان خراب میکنند کار ایشان  
هدایت است که گمراهی اینهم اندر او بهتان عظیم بزرگان و سادات اولیا الله است  
و ارواح مقدسه ایشان از آن مشرکان نفیر و ناراضی و کار بدعتی را شمار می خود ساز  
و طریقه بزرگان خود قرار داده عبادت می نامند و در ستر نجاست شرک می افتد چنانچه  
فرموده حق سبحانه تعالی **وَمَا يُؤْمِنُ الْاَکْثَرُ** هم مشرکون و دین داران کار وینداری  
و اتباع حبیب خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه و مسلم لطیف خود اختیار کند **اللهم انما  
النصر المستقیم** چون ازین قسم با بیعت شکسته شود تجدید بیعت نماید و بیعت سیدم  
براسه امتساب بخاندانی بیعت بجهت حصول بشارت که در آن خاندان است  
اسید و اشتغاف آنها مثل قادی است رفیع آمد شدن چنانکه نسبت خود بدانان

غفلت آنحضرت زون است چنانچه دستگیر حضرت سیدنا عبدالقادر جیلانی رضی الله  
 تعالی عنہم بشر باین بشارت اند که مریدان ما سنی تو بر بنی میرند و ضامن او شان من  
 هستم و هرسم چنان فرموده حضرت ما و بنا بقیستند رحمة الله علیه که هر مریدی که از مریدان  
 ما شفاعت بخواه کسان حوالی مدفن خود می کنند و کرامات بعضی بزرگان همچنین است  
 که نزد مزارات و کند تا گوشت خام بخورد پیروزند هرگز بختی نشود هر چند در آتش دادن  
 مسالعه نمایند هیچ آتش بر او اثر نکند بر گوشت خام آتش دنیا اثر نکند و زوار را امتیاز  
 قوی پیدا شد که بسم خود برکت زیارت از آتش جهنم محفوظ ماند و باین بشارت استقل  
 حکم گشته بجان دانی با امید بخشایش خود سلسل و منسوب گشت و وسیله پذیرد این بشارت  
 شکر که نمی شود مگر بیست باید که پیش مرشد خود بایستد و سیاهی شرک کفر بروی خود  
 آمدن ندید و از بیعت اولین خارج نگردد و ما شایستگی دخول این بیعت حاصل کند و نیز  
 مرشد باشد و شرط شیخ اینجا ضرور است که با وسلسله صحیح رسیده باشد که نسبت  
 شفاعت با او تسلسل پذیرد - بیعت چهارم اینکه براس طلب مغفرت از خدا و استفاده  
 فیض از خاندانی که بیعت نمایند و این بسیار سخت و نازکتر است که پیشه اصحاب کرام  
 رضی الله عنہم و اولیاء عظام است رحمة الله علیهم چون کسی مکر سعی بر بست و اراد  
 مریدی پیش گرفت اول شش را طریدری را بجا آورد و دلحاظ آن بر خود لازم گیرد  
 مریدانت که با تش طلب حق آرزو ما از بطن خود ما سوا الله را بسوزد و از در محبت بیرون  
 و سحر خیز و از دید حسرت اشک ریز باشد فروتنی و خاکساری و تواضع پیشینه خود سازد  
 و از گناهان گزاشته شرمساری و از آئنده خوف باری بدل دارد و تقسیم اوقات بر  
 اعمال خیر مقرر نماید و در شداید صبر و بر مکیاید عفو و نظر بر مشیت حق سبحانه دارد و  
 بر آن بتقصیر خود معترف باشد و مردم را مغفور و دانه و بر هر نفس که بالانس و داید آگاه  
 باشد و در ذکر حق سبحانه پاس دارد و مبادا این نفس آخیزین بود و بغفلت بر آید و از غفلت  
 غصه و الزام بر خصم و غیر خصم اجتناب نماید - مبادا بعلت مبتلا شود که دل خانه خدا  
 است و پیروی اصحاب کرام و اولیاء الله رضی الله عنہم اجمعین نماید - و جواب اینها

پنج تصور و نیالی نذر و اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم صحبت تعلیم یافته رسول  
 خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودند و از جان و مال فدا و تار و پارس آداب آنحضرت  
 بحدی تم میگردند حتی که اصوات خود را بر صوت بینی صلی الله علیه و آله وسلم بر نمی آرند و  
 شرایط پاسداری آداب الهی او نشان را سزاوار است هر که ایمان کامل بصحت  
 یک نظر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را وید از همه اولیاء اکمل فاضله گردید  
 سبحان الله چه مرتبت فضیلت جانفشانان که در صحبت و آلا میمانند بچشم حقیقت  
 میدیدند و قدر و آن مرتبه او نشان خدا و رسول است و فضیلت ال و اهل بیت چه بیان  
 کرده شود عقل اینجا قاصر که جز و همکنار آنحضرت هستند و بمرتبه بعضیت و جزویت  
 مرتبه ایست که بالاس آن متصور نیست و در کتب احادیث و تفاسیر و مناقب  
 اصحاب و آل و اهل بیت دیده شود که هر یک در فضیلت خود بجز فضائل موج زن است  
 چنانچه بخواص آن متحقق شده است هر چه هست همین است از ورطه فضیلت نشان  
 سر بر آوردن محال است و آل همچو سفینه و اصحاب همچو ستارگان اند هر که از دریای  
 سلام و اما سیر کند بحر سفینه و ستارگان در طوفان شیطان افتد چرا که هر یک دیگری را  
 ضرر نرساند و است بجز معرفت ستارگان پیشی گشته محال و بکشتی ستارگان بکشتی  
 و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم آل را سفینه و اصحاب را نجوم  
 ارشاد فرمودند و هر که ازین هر دو سرور گردانی یا خیالی پیش آورد گشته ایمان  
 و سراطوفان بر سر است و طعن اینها تا دور است بنجومه حاضران صحبت تهذیب الاخلاق  
 یافتند و جان فشانها کردند غایب از چاه و جاسه عز است که اگر کسی سخته در خواب  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را وید از جهنم آزاد گردید و امیدوار جنت شد و در میان  
 کسان مغز گردیده آمانی در مراقبه و مشاهده در مجلس محمدی صلی الله علیه و آله وسلم  
 داخل گردیدند اولیاء الله و اقطاب شدند و کرامتها و خرقه عادت او نشان در  
 آفاق مشهور پذیر گشت و عصمت بر بزرگی اصحاب کرام و آل عظام چه پایان دار  
 و دوستی اینها دوستی حبیب خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم است هر که عداوت

انحضرت اختیار کرد دشمن خدا شد نتیجه دشمنان خدا خوب معلوم بخاندان با بعد من  
 تنو النفوس و صحبت الفساد و از جمله اصحاب الربعه افضلند از جمیع فضائل و روایت  
 ایشان مالا مال اند و ما بین تفضیل ایشان بترتیب خلافت عقاید را نگاه دارند اگر چه یکی  
 در فضیلت خود بر مواج است مگر بر ناپنیان بر عصای قول علمای اهل سنت و جماعت  
 تکیه کرده راه طی کند و چون چیرا را خیال نیارد و و در ذات اولیای کرام بگمان خیال و  
 با اعتقاد خود و بدین کتب مختلفه تفضیل یکدیگر را بر دیگر سزایند که خود از احوال شان  
 ناپیدا و نا فهم اند که بعضی اولیای الله بذات پاک او تعالی شان جو یا می فنا شده با تم درجه و اصل  
 اند و هیچ کرامتی از ایشان ظاهر نشده و بعضی اولیای الله بسبب کمال عالم امر و عالم خلق  
 حاصل کرده سیر آفاقی و الفنی را مشتاق شده بدرجه و اصلان رسیده مامو یا ظاهراً  
 کرامت یافته اند کرامت امریست که حکم حاکم حقیقی را بجا آوردن و مگر همان را چراغ هدایت  
 پیش کردن و تمیز و ماهیت ایشان نمودن و اقراط تغیر را قیاس کردن چونکه سالک احوال  
 سالک دیگر دریافتن و کما حق از احوالش آگاه شدن محال بلکه طی کرده مقامات خود را  
 مفصلاً فهمیدن دشوار مایا ترا چه مجال که مراتب عالیه اولیا را فهمیم و زبان طعن بر آوریم  
 درین امر بجز نقصان و حیران هیچ متصور نیست چنانچه از کتب تذکرات اولیا بخونی واضح  
 است که بعضی اصحاب مراتب با وجودیکه مناقب عالیه دارند استند چون در مرتبه اولیا و الله  
 هتک می نمودند از مراتب خود افتادند و بجز توبه چاره ندیدند این معامله عجب ناکمیت  
 اگر زبان کشاید بسوزد و گر چشم وا کند کور شود بجز صداقت و فرمان برداری هیچ چاره نیست  
 و کلام ایشان کلامیست که زبان تاویل ننگ و پائے فهم ننگ مرید را این عقاید ضرور  
 است و گرنه سیر سلوک او جبط گردد و مگر فانی الشیخ و رابطه داری امر استقلال کمال  
 احتیاط است بلکه اینهم در اقسام جزئیات و فنائیت و کلام شحیات داخل است بساوست  
 چون عشق بجز مرشد خود کسی ندیند این رابطه ایصال الی المطلب است و همه طریق  
 صوفیه علیه الرحمة ایصال الی الهداست همه جو یا می بک مقصد هستند هر طریقیکه پذیرفت  
 از همه افضلتر است که باو مقصد رسد اینهم داخل فنائیت است مگر حرفی بر دیگر نباید زد

لکن امر خارج از مسلک صوفیه است و قوت قلبی را پاس داشته بوش در دم و خلوت  
 در انجمن و سفر وطن بازگشت و قوت زمانی و قوت عدوی را بگذرانسته نظر بر قوت  
 دارد و تا از زمره مریدان پایش نه لغز و سماع را بزرگان شنیده اند نه مزامیر و نئی حضور  
 امار و دنیا و نئی اجتماع نا اهلان و با صحبت هم درو که آواز مرغ و هر آوازیکه در گوش افتد  
 بی هوش شوند و آواز و لایب گریه کنند و جگر سوزان آتش عشق را بهم چسبن سماع جاری باشد  
 و سماع برائی بط قیض باطن بازیادتی این ساط یا برائے و در معنی که در اشعار محبت و  
 وصال هجرت و عشوه ناز که ازین وقت قلب میشود مقرر فرموده اند نه براسه اجتماع غافل  
 و نا اهلان کردن و مضحکه بر خود گرفتن است و براسه حفظ نفس و حضور دنیا و امر و فسق و فجور  
 است حضور فقر و انجمن منع است و خلاف پیران کبار کردن و لہاء خود را سیاه و  
 و تار یک نمودن است و حصول حظ باطنی محال پس مرید را باید که از هر خاندانی که است فیض شد  
 داخل آن سلسله شریف گشت لازم که اذکار و اشغال مراتب آن خاندان بحد اتم سعی  
 کرده استقاده فیض حاصل نماید و مراتب انخلاص آن بزرگان بجان و دل بجا آرد و  
 و خدمت شیخ خود پیش گیرد و نظر بر طلب وصال دارد و از مرشد کرامت نطلبه آواز  
 کرامت بهائے اعلیٰ مراتب باطنی است که موجد کرامت است و ذات شیخ را جسم کرامت  
 شناسد و هر حرکتی او را سنت طبیعی قرار دهد و محبت و اطاعت شیخ بر مریدان فرض است  
 چونکه ذات مرشد منظر خدا دی الهی است و تقد است پس عیب جوئی را چه یارا و عیب جوئی  
 عادت دشمنان است اینچا دشمن بذات خود میشود متلا شخیص صاحب کشف همیشه سیر  
 آفتابی میکند و انوار با میدید اتفاقاً بر چهره پیر او داغ سیاه که نصف چپین او محیط بود  
 در دل مرید آمد که این سیاه داغ بر چپین مرشد من اگر بنودی چه خوش بودی فوراً کاش  
 ضبط شد تاریکی بر و طاری شد چون مدتها خواب و خور بر خود ناگوار ساخته مشتق تا بسیار  
 کشید هیچ مفید نه افتاد انهم پیش پیر شکایت برد شیخ بستم فرموده ارشاد فرمودند که پیش  
 ما آئی و چشم بند کرده روئے ما بین چون گل آورد و دید که چهره مبارک پیر خود همچو ماه  
 چهارده لامع و روشن است همونوقت آن خطره ماضی یاد آمد تو به کرده فیضیاب گردید

حال آنکه این سخن بد ظنی و عیب جینی نبود مرشد بشر است نه ملک نه جن نه بیت بشر اگر بشری  
 لازم است همچو خوردن و آشامیدن و خفتن و برخاستن و نکاح کردن و توالد و تناسل  
 جاری کردن و بازار و کوچه گردیدن و خرید و فروخت نمودن و منزل طلب قوت نمودن  
 و در خلایق هم جلسیس و هم کلام شدن و در بیض شدن و در اخودن و بجاودت نامه  
 گوناگون درآمدن کاری را هیچ ضرورتیست الا کتابت سنت و اجتناب بدعت باشد  
 و در امور خاندان خود و هوشیار اگر در خیال چیزی در نظر میرد درآمد از اجمل عقل داند  
 و گرنه از صحبت مرشد دور افتد و حال حضرت موسی علیه السلام خوب معلوم که در شخص حضرت  
علیه السلام از امور حضرت علییه السلام در میان شان جدائی افتاد پس مایا ترا چه شمار هر چه  
 هر چه فرماید پیر و مرید عمل کردنش واجب داند و در پی امور شان شدن خرابی آرد  
 درین محل حکایتی خوش اعتقادی یاد آمد و آن اینست باری حضرت مرشد عدا  
 در نظر مرید فعلی گریه صادر آورد و فراموش شد مرید دیده و دانسته هیچ در تصور نیاورد  
 و نه از مرشد کنایتاً و صراحتاً پرسید و در کار خود شغول و مصروف ماند و اعتقاد هیچ  
 سستی نیاورد و نه چنین بچنین کرد روز بروز اعتقاد را مزید ساخت بعد مدتی پیر از پرسید  
 که ای صادق الاعتقاد اعتقاد تو بر من زاید تر است حال آنکه من کاری نکردنی دیدی  
 از من پرسید و نه روگردانی کردی این چه حال است مرید دست بسه عرض است  
 که امروز من ضمیر من شمر ط پیر عصمت مطلق کجا است چونکه اولیاء الله را گفته مکن است  
 و رفات شما چه اشتباه آید بلکه دیدم که درجه آنحضرت از توبه ترقی یافت چونکه هر گناه بعد توبه  
 عبادتی عجیب بیند و وید دانستیم که اندرون چه راز نیست که فهم من کار نکرد چه محکم بود  
 است و چون مرید هم چنین اخلاص با بجا آورد و مشقت ناکرده از فیض خاندان مستفیض  
 گشت و آرزوی او بال گرفته بخاندانی دیگر جو یا گشت باید که مرشد خود را راضی کرده  
 اجازت گرفته بخاندانی دیگر بیعت نماید جائز گردد مگر اعتقاد به مرشد اولی درست دارد و با  
 اگر سیری شده و تشنگی او باقیماند و صرف او جو یای اعلیٰ است باید که مرشد او را اجازت  
 دهد و گرنه خود بحیله اجازت گرفته بیعت از شیخ نمانی که کامل الهدایت باشند باید گردد و اعتقاد

درست دارد و دانند که قسمت خود آنجا بود و اگر نه اینهم رفت و آنهم رفت و پیامرشد و سفر هستند  
 رفتنش محال و آتش شوق تیز گردد و بیعت او ضرور افتاد و یادید که با اهل دنیا و دنیا بطلب دنیا  
 مبتلا گردیده در شریعت و طریقت او فتوری یافته شود و از مرشد دیگر فیض باطن محبت  
 و معرفت حاصل نماید و یا بر چپکه با دارش در رسیده باشد بر آن مختصر محنت شاقه کشد تا که  
 قطره دریا گردد و اینهم کمال است تقلی نیست نه که در بد گردیدن و هر جا که شدن عادت  
 دارد و خود را سزاوار اعتبار گرداند و مرشد گردد و حق سبحانه تعالی ازین اعتقاد و خیرات  
 نگاهدارد و طلب فیض باطنی هر طریقت حاصل کردن کار پهلوانان و نشا قان محنت  
 کشان و زاپران است که خود را از خواهشات نفسانی دور دارند و خطر طریقت باطنی  
 حاصل کرده بجز معرفت الهی میشوند مگر بیعت سلسله شسته شده نداند و بر پیران کبار  
 نظر دارد و بیعت طفل جائز است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از طفلان  
 بیعت گرفته اند باری در مجلس شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم طفلی آمده  
 خواجش بیعت کرد حضرت آن طفل را نزد خود نشانده بر سر و پشت دست از دست  
 مبارک مس فرموده دعا خیر و برکت فرمودند اگر طفل بر بیعت خود یا با اتباع کسی بیعت  
 کرد بعد رسیدن بسن شعور اختیار است که بدست دیگر بیعت نماید یا بر همان بیعت  
 قائم ماند اگر چه شایسته پیر است و بیعت زمان هم جائز است از جماعت مشایخین و کبار  
 خود باشد یا غیر از مشور لازم که ایشان را از عقاید ایمان و اسلام آگاه کند و از اجتناب  
 شرک و بدعت توبه دهند و کار مهمتش را تلقین فرمایند اگر طالب سلوک باشد و بوقت بیعت  
 دست خود در دست زمان ندهند بلکه در مال یا پارچه ای که یک طرف در دست شان برهند  
 و طرف ثانی بدست خود بگیرند و در بیعت آوند و تقدیم تلقین کنند ترغیب بیعت یعنی بیعت  
 دادن و بیعت گرفتن هدایت از قرآن مجید است کما قال الله تعالی ان الذین یسألونکم  
انما یسألون الله ید الله فوق ایدهم فمن نکث فانما نکث علی نفسه ومن اوف بما عهد علیهم  
الله ضیوئیه اجرا عظیمیه و در احادیث شریف بسیار جا مذکور است و علما بیعت را سنت  
لغته اند و این سنت مثل سنت ختمه است که با اینهنو و سلیمان تیز آرد هر که ختمه

کرد مسلم بیعت شد هر که اینکار کرد کافر بنمود گردید و هم برین قیاس بر که داخل بیعت نشد  
 سستی حقیقه گشت یعنی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب و مسلم قوم سنت و جماعت را  
 از سه هفتاد ملت استثناء فرموده اند مرتبه اهل سنت جماعت یافت مابقی شد و هر که از بیعت  
 اینکار کرد یا دلیل پیش آورد منکر فرمان خدا و رسول گردید از جماعت سنیان خارج گشت  
 و تارک سنت بیعت و تارک ختمه محشر با شیاطین بنودان گردید سبحان الله چه سنت است  
 که طریق اسلام و ایمان را هدایت میشود و موصل الی الله را مادی میکند و در مذمب صورت  
 علیه الرحمه بیعت را واجب و فرض میدانند که موصل الی المطلب است اسے پار از  
 حق بین و حق پرست این نعمت عظیم را از دست ندهند و زمانه عمر کوتاه است و دشمن  
 مهین در سب است که خطرات گوناگون بفرزند و دلیل ماسے خرابی میفرماید تا دم  
 واپسین دست بر آرد اول میگوید که بیعت شرط اسلام کجا هست که بیعت مینامی بلکه  
 کار بدعتیان است و هر که این لطیفه شیطان را می فهمد و در دل جاسے دهند و از  
 اخوان استیاطین میشوند بلکه دیگران را با خود خراب میکنند و چون کسے بصیحت نیک در  
 رسید گفت بدعت چه طور شد اگر حکم خدا بنودی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 از اصحاب کرام رضی الله عنهم بیعت نکردنتی حال آنکه طریقه بیعت در صحابه رضی الله عنه  
 و آل عظام و تابعین و تبع تابعین و در جمیع اولیا سے نادر تا این زمان مجامع است  
 همچنین و لا لهما از احادیث و کتب و نوارج پیش کرده تالیف قلوب بجا آورد تا که بیعت  
 استوار شد ناگاه و سوسه و دیگر ورز و درین زمان مانند اصحاب کرام رضی الله عنهم  
 ایامه عظام رضی الله عنه و اولیاء عالی شان کجا است اگر کسے هست بقلان فلان عیوب  
 معیوب هست بر تقدیر اینهمه اگر قبول کردی تو قابل بیعت نیستی که از مرد جوان تو  
 چگونه شود و شمتها چه طور بردارد این امر ضعیفی را شاید و بوقت اخیر توبه گیر دکه در توبه  
 باز است بر اینهمه اگر فی الواقعی که بسته زرمیاید و وقت نیک میشاید و ای صاحبان  
 آخرت اندیش و اسے و انامایان و در بین غور فرمایند که انوار دین محمد صلی الله علیه و آله  
 و سلم و فیوض باطنی آنحضرت جاری و معلوم بے عیب ذات خدا بشرا بشریت

لازم و عمر را قیام و پانذاری نیست کسے از عمر خود واقفیت ندارد هر جوان پیر نشود  
 پیر سبب الحواس و تحیف القوی میشود اینجا چراغ را روشن کردن است و جنبه  
 از گوش هوش بر آوردن است پوقت و قریب بیعت کردن چه سود دارد  
 وحشت در دل موت بر سر اگر اینکار کند کافر گردد و اگر اقرار کند نمیتواند مگر این  
 بیعت بیعت توبه و نوعی بابتساب نماندانی میشود مگر هوش و عقل ایجاب قبول باشد  
 ورنه مومن و مسلمین را الله اکرم و شفیع المذنبین است و خدا طلبی از ریحہ کار و کار خیر را  
 استخاره چه حاجت که ساعت و وقت نیک طلبد وقتیکه توبه کرد و خدا اجوبی نمود  
 آنوقت از همه اوقات خوبتر است که این را معراج وقت دانند یا دخول جنت شمارد  
 و یک دو گانه جوانی به از عبادت هفتاد سال پیری و مرتبه جوان صلاح چه مرتبه ایست  
 که پیران رکوع ششاد در محراب یشیمانی سر بسجود اند حتی که در میدان حشر پیش جوانان  
 بهشت از شرمساری پیری رونمایند اے جوان جننی جنت از دست ندهند وقت  
 جوانی را نگا بدارید و کار بیعت را دست کشائید و چون و چرا را بر طاق دارید و خیالات  
 شیطانی را او گدازند کار امروز بفرماندارید چنان نشود که بهار از دست رود و خزان  
 بر سر آید بجز وحشت هیچ حاصل نشود و شرف پیر مرشد کسے هست که شیخ سنت پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و اله و اصحابه و سلم ظاهر او باطناً گردد و بر عقیده بزرگان سلف ماند  
 حضرت سید عبدالقادر جیلانی غوث الاعظم و حضرت خواجه معین الدین چشتی  
 و حضرت شیخ الاسلام نج شکر و حضرت سید خواجه بہا و الدین نقشبند و حضرت  
 شیخ احمد فاروقی سہروردی مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہم اجمعین - و کتب ضروری که  
 از علم و فقه و حدیث و تفسیر بہرہ داشته باشند در مطالع دار و تا کہ محبت شرک  
 و بدعتی شده واقف امور دین اسلام گردد و نیز کتب ملفوظات و مکتوبات و اخلاقی  
 ہموقہ مثل مہناج العابدین و کیمیای سعادت و مانند آنها بر اسے تصفیہ و تزکیہ  
 و ایات مریدان بسیار سفید است و واقف گردد و از دنیا و اہل دنیا احترام از کت  
 ادوارن خود را بوظائف و اعمال نیک تقسیم کند خلوت از نو پذیرد امید خدا و یاس از

ما سوالا لازم شناسد و تلاوت قرآن مجید نموده باشد و بکثرت ذکر از کیفیات باطن  
 بهره مند بوده توبه و انابت و زهد و ورع و تقوی و صبر و قناعت و توکل و تسلیم و  
 رضا طریقه خود دارد و از دیدن او خدا سبحانه یاد آید از مجلس او و نیاید و روشود و شوق  
 عبادت گردد و دل را صفائی از خواطر دست دهد اگر قادر نیست صفائی قلب و مناسبت  
 بعالم ارواح و ملائک و از گذشته و آئنده علم نقد وقت شود و اگر چنانچه است از صحبت او  
 ذوق و شوق گرمی و بیانی دل و ترک و تجرید حاصل گردد و اگر گفتش بدی است حضور  
 جمعیت و نسبت یادداشت و پیروی و جزبات و ارادات دست دهد و اگر مجرد نیست  
 نیز حضور و جمعیت و نسبت یادداشت و پیروی و جزبات و ارادات آنچه در لطائف  
 فوقانیه کیفیات و صفائی نسبت باطن و انوار و اسرار و کمالات و حقایق که در طریقه  
 مجدیة مقرر است پیدا شود و اگر در صحبت او این همه احوال تفصیلاً و تفریفاً ظهور نکند  
 صحبت کارگر نشود و نسبت طریقت بر خود داشتن کار رنگ و عار است و اگر در  
 صورت تعلیم هم واقف گردد و طریقت را بدنام کردن است و پیشه بزرگان خود احتیاجاً  
 کرده سعی بلیغ رساند هر گاه پیران با مورقین مرتکب باشند میدان راستند  
 حاصل شود پیری مریدی بتقوی و از فیوض سلوک طریقت میشود و اگر کسی داند که  
 پیری از سیفی و عزایم و چله کشی و در بین نشینے به کیفیت باطن و کشف خرقه عبادت  
 میشود این امر کفار و جوگیان را میباید و ریاضت و پرهیز و ترک ماکولات و  
 ملبوسات تسخیر باطن میگردد چنانچه سیفی با و نقوش و تعویذ و فلیتیه با دوست غیب و  
 حکومت جنات برای کسب دنیا است اعتباری ندارد و اینهم برای شکم پروری و  
 عزت دنیا افزونی و تسخیر امر او سلاطین و عوام است درین باب حصول معرفت خدا  
 کجا بلکه آخرت هم مجال و اتباع پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم دین مسلمانی  
 است و راه قرب الی الله مرشد را باید که طریق پیران طریقت و راه درویشان  
 حقیقت اختیار نماید و درویش آنتست که با خدا بود و حسن اخلاق که مخلوق با تلاق الله  
 است و خلق محمدی را پیروی شود و اتباع شریعت گیرد و دل از خواطر غیب پر داشته

ظاهراً و باطناً با اتباع حضرت محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم پیر است  
 و دوام حضور که مرتبه احسان است باطنی خود گرداند و توحید افعالی یعنی افعال  
 خود را از فعلی که ماعین دیدن و توحید صفاتی صفات خود را بر تو صفات حق سبحانه  
 یافتن و ذات خود را و ذوات او تعالی محو دیدن این کار و کسب در ویشان است  
 حجب مساوت و شرافت و اعلیٰ مرتبه ایست که حق سبحان و تعالی و تترزه ذائقه عطا  
 کند و محروم نذارد این کار او لیا و اللہ است و خلافت و اجازت عجب کار عظیم و  
 و دشوار است و هر کس و ناکس را شایستگی نیست و شایسته خلافت باطنی صفاتی  
 باشد که نسبت طریقه خود و حالات باطن کسب نموده و تهذیب اخلاق و عبودیت و توکل  
 و رضا و تسلیم و ترک دنیا کرده و اتباع پیران سلف نموده و بر مرتبه بلند رسیده باشد و  
 مریدان و طالبان را با اشغال بسیر سلوک از قوت باطن خود هدایت نماید و بوصول  
 حالات و کیفیات باطن بجز و تلقین اذکار اجازت حرام است و خلافت پیران کبار  
 که یکی را مغرور ساختن و دیگری را محروم گردانیدن دور است از عقل و شرع چه  
 جائیکه فی اجازت پیر شدن و بعد مردن پیر بزرگوار پسر نابالغ و بزرگتر و مشرک را  
 پیر کردن و یا جماع مجلس سمع و تقسیم شیرینی جمع شده بیکر را اقرار نموده پیر کردن یا  
 تقلید یا پیر و مرشد شدن محال و نزد مشایخ کرام رحمة الله علیهم ناجائز مگر طریقه اوسیه  
 و ولایت بطنی من جانب الله و هدایت الله است آثارشان عاشق رسول الله و  
 و مطیع سنن حبیب خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و علامات و کرامت شان  
 بر خلایق مکتوف و مهربان درین عمل کار مصنوعی حسن پذیر نیست و مجتمع شده یکی را سه فرزند  
 کردن کار احکام وجودی نادانان نشاط است و مشایخی را چه زیبا بجز کسب باطنی الله  
 تعالی همه طالبان طریقت و این نا اهل را رضای خود و رضای حبیب خود صلی الله  
 علیه و آله و اصحابه و سلم کرامت فرماید و مستغرق دارد این یارب العالمین ربانی  
 خدا یا بحق سنی فاطمه که بر قول ایمان کنی خاتمه که اگر دعوتی رو کنی در قبول تو من  
 دست و دامان آل رسول تو و طریقه بیعت گرفتن اینست باید که مرشد با وضو باشد

مرید را نیز حکم وضو کند و اگر بیعت اسلامیه است او را موی و ناخن تراشیده غسل کند  
 باقی را وضو کافی است و بعضی بزرگان دو گانه توبه قبل بیعت از مرید ادای کنند  
 چنانچه ترکیب بیعت پیران نقشبندیه چنانست هر گاه که شخصی بخدمت شریف حضرت  
 پیر و ستکیر مادی زمان جناب مولانا غلام علی شاه صاحب قدس سره حاضر گشته  
 طلب حق بینود و بیعت طریقه میخواست حضرت موصوف آنکس را بر طرف مشایخ  
 دیگر رجوع بنمایند و میفرمودند که ازین نظیر دیگر مشایخین این شهر اعلیٰ فضل اند  
 شما پیش ایشان رفته بیعت کنید پس بعد تکرار بسیار اگر آنکس بجز بیعت حضرت قبله بر  
 بیعت دیگر اصرار نمیشود و صدق و ارادت بان حضرت در آوردن نگاه ارشاد فرمودند  
 که استخاره سنت است شماسه باری یا پنج باری یا هفت بار استخاره کنید بعد از آن قصه بیعت  
 نماید آنکس استخاره میکند و کیفیت استخاره پیش حضرت عرض مینماید اگر استخاره  
 درست شد و در حق آنکس بیعت بهتر معلوم گردید حضرت موصوف آنکس را وضو  
 کند و روزانور و پروسه خود به نشانه استغفار میفرمودند و گفتند که اراده کردیم  
 طریقه از طرق اربعه میدارید آنکس هر طریقه که تخصیص کند میفرمودند بعضی کسان حواله  
 طریقه طرف حضرت قبله نمینمودند و میگفتند ما را عرض از موصل الی المطلب است در  
 هر طریقه که خواهند داخل فرمایند آنکس را در طریقه عالیّه نقشبندیه داخل میفرمودند  
 کیفیت داخل کردن اینست که سوره طیبه آن طریقه که در آن بیعت مطلوب  
 باشد من ابتدائی آخره خواند فاتحه بر او ارج طیبات مشایخین آن طریقه خواندند  
 بعد از آن هر دو دست آنکس از هر دو دست مبارک خویش محکم میگرفتند وی  
 فرمایند بگو استغفر الله الذی من ذنب و خطیئه و التوب الیه سه بار تکرار این  
 کلمات میفرمایند بعد از آن یکبار است با الله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم و الاخر  
 و القدر خیره و شره من الله تعالی و البعث بعد الموت یکبار است با الله که هر بار  
 و صفاته و قبلت جمیع احکامه و سه بار لا اله الا الله محمد الرسول الله و یکبار  
 اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد عبده و رسوله بعد از آن

دستش از دست مبارک خود جدا نموده میفرمایند چشم را بند کرده زبان بگام چپانید  
 بقلب متوجه شود بعد از آن بروی توجیه میفرمایند و بعد فراغت توجیه دست  
 مبارک بر داشته برای و دعا میفرمایند باین کلمات الی عاقبت بخیر گردان و  
 گنامان عفو گردان از مجربین خویش گردان و از دوستان خویش گردان ابتلاع  
 شریعت نصیب کن فایده و بعضی بزرگان چنین فرموده اند که وقت بیعت مرشد  
 را لازم که از قلب متوجه شده از فیض سلسله پیران کبار خود طلبد و بجناب کبریا  
 تعالی قبول بیعت گرفتن و خود را قایم ماندن مرید بوسیله نسبت بزرگان التجا  
 کند و مرید را پیش خود بچشم آداب بنشانند و خود بجناب پیران کبار فاتحه خوانده این  
 خطبه بخواند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله حمد و نستعین و نستغفر و نعوذ بالله  
 من شر و انفسنا و من سیات اعمالنا من یدعی الله فلا مضل له و من یضلل فلا یدعی  
 له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صلی الله علیه و اله و اصحابه  
 و سلم و بعد مرید را استغفار سه مرتبه دهد و توبه از گذشته و آئنده از زبان او  
 نماند تا که خوب بفهمد هندیان زبان عربی نمیدانند بعبارت عربی او شان را چیه  
 ای که توبه در دل جا سگید و بعد از رکن ایمان او را آگاه نماید که رکن اعظم ایمان  
 دو هست سیکه توحید و دیگر رسالت این را بفهماند تا که شرک و بدعت باز مانده مطیع  
 رسالت شود و کلمه طیب و ارا تقین کند و معنیش بفهماند توحید و رسالت همین است  
 بعد ایمان اجمالی تلقین کند و آن اینست آمنت بالله و بما جاء من عند الله علی مراد  
 و آمنت برسول الله و بما جاء من عند رسول الله علی مراد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 و نیزه پدرا بخوانید اللهم تبرئیت من جمیع الادیان و جمیع العصیان و اسلمت الان و اقول  
 اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و نیس زمرید بگوید که بجا بیعت رسول  
 الله صلی الله علیه و اله و سلم بواسطه خلافت علی بن ابی طالب است و ان لا اله الا الله و ان  
 محمدا رسول الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و سوم رمضان و حج البيت ان استطعت  
 الیه سبیلاً و بایعت رسول الله صلی الله علیه و سلم بواسطه خلافت علی بن ابی طالب که اشک با الله

شیاً ولا اسرق ولا اذنی ولا اتقل ولا اتی بہتان افتریہ بین یدی و ربلی ولا اعصی فی  
 معروفہ و بعدہ اقرار واجتناب و انکار شرک و بدعت و کبائر گنہ و قائم شدن بر آرا  
 عمده اسلام اقرار گیرد و چون برین قائم شدہ دست او بردست خود بگردد و برسد کہ  
 در کدام خاندان داخل پیشوی بخوابد او بگوید کہ من با جازت پیرو خود ترا در خاندان  
 فلان قدسے نشان داخل کردم باینطور سہ بار تکرار کند مرید ہم ایجاب سازد و خود  
 مرشد این دو استین بخواند یکی یا ایہ الذین امنوا اتقوا اللہ و اتبعوا الیہ الوسیلۃ و جاب  
 فی سبیلہ لعلکم تفلحون ہ و دوم ہ ان الذین یبایعونک انما یبایعون اللہ ید اللہ فو  
 ایدہم فمن نکث فانما نکث علی نفسه ومن اوف بما عہد علیہ اللہ فیسویئہ اجر اعظیما  
 بخواند بعد خود چشم بستہ بسوی قلب او متوجہ شدہ ہستے و قوسے توجہ سازد و تا  
 قلب او را در بقیعت خود بستہ پیدا آید کہ مرید شایق گردد و فرصتے دست دہد از  
 ارشاد مستفیض کند و لکنہ باتباع شریعت و اجتناب بدعت و ترک عصیان  
 نصیحت دہد و بعدہ برای خود و برای مرید و حاضران مجلس مومنین و مسلمین با دعا  
 و فاتحہ بخواند ذکر کسے استغداد و یاطاقت خواندن نذارد و انرا براستغفار و کلمہ  
 طیب و ایمان اجمالی و نصیحت ضروری التفا کند و بعضی بزرگان بعد انفرار بحیث  
 دو گانہ شکر یہ داخل بیعت سانیہ حکم میدہند و بعضی بزرگان الوش را ہم جائز دانستہ  
 ہچو پیالہ شربت و یا قند مصری و از قلم شیرینی با ازلب خود الوش فرمودہ میدہند کہ  
 از نفیض باطن شان بذریعہ لعاب باطن مرید از مرض گناہان و سیاہی شرک و بدعت  
 دور شدہ مجلا و منور گردد و بدلیل قول سورہ المؤمنین ستفاء مرید چون مرشد را از الکمل  
 المؤمنین دیدہ حکیم حاذق شناختہ دو اجوی امراض خود شدہ لعاب شریف شان را  
 ہچو آب حیات کا الولد المولود جام کوثر نوش جان کرد ہمہ امراض عصیانچی چون برگ  
 باو خراتی بر باورفت خود و عریان و پاک شد کا الولد المولود گردیدہ بشاوی حیات و  
 راہ است برگرفت چون این طوبی را بدعت گفتن نمیتواند بلکہ در اہل عرب ازان  
 زمان کمال ہر کہ مریش شود و در آب لعاب مجمع مومنین و مسلمین انداختہ

مینو شناختند و شفا مییابد و اکثر حکایت نامی بزرگان شنیده باشند که کسی و سله براس  
 دیگر طعام خورده خود داشته تشریف ازین جهان بروند و آن صاحب حصه مجرب  
 آمدن و نوش کردن صاحب ولایت و کشف و کرامات گردیدند و بعضی فقر آبار  
 نان که در دین شان بود کسی آمده طلبید و انطالب گرفته فی الفور نوش کرد  
 بچرخ و درآمدن حلق از عرض تاسری معانته حالش گردید و از جمال حضرت حاتم  
 ولی در عطاش در کتانی دیده شد باری پدر بزرگوار آنحضرت از خرابالیده قدری  
 از دندان مبارک قطع کرده نوش فرمودند و باقی را بر بلا و طاق گذاشتند  
 صاحبزادگان دیگر هم عصر آن آمدند و همه او شان را ایشارت کرده فرمودند که در آنجا  
 چیزی داشته ام آنرا بگیرید و بخورید و هر یک میرفت و میدید بجز باری سیاه در نظر  
 شان نیامد ترسیده باز آمدند از ادب هیچ نگفتند بعد سوسه حضرت موصوف  
 حامد نظر فرمودند بفرمان نظر حضرت قدسی جناب بلاتامل خرما افتاد و بی فکر گرفتند  
 بزرگوار فرمودند حصه هر کس که بود باور سیده و کرامت ماسه حضرت ولی اعظم  
 من اشس است عیان را چه بیان مریدی پیش بیری خدمت از مدت مدیدی  
 کشید باری پیر و مرشد فرمود که اسه مرید پیاله آب پر کرده در حجره من بیا موقت  
 فرمودن مرشد خود آب بیرون حضرت ذات مرشد آب را دید در دهان گرفت  
 در پیاله آب باز آورد و آن آب مثل کف شیر بود و مرید را ارشاد کرد بگیر بگیر بگیر و  
 آن مرید طالع بلند همه آب را نوش کرد چون بر آمد طیور کجنگلک با بر سر و گفت آن  
 مرید نشستن گرفت هر کس که دید سخن آن گردید ظاهر این چه شد و باطن چه شد  
 خداوند حال باطن گفتن دیگر از چه مجال و تاثیر الوش چه رنگهار و نمود و صحبت پیر  
 اکثر اعظم است و کسی را از الوش شریف مشرف شد و صحبت ورزیده که خدمت  
 بر میان جان بسته شب و روز حاضر باشی و جان فشانمی مینو و ند باید که او را از  
 ظاهر و باطن پیر اسه شریعت گرداند تا که پایش لغزیده نشود و بقعر خرابی  
 نماند و کب منزل مقصود همین است بعد فی شبایه کرد او را است

ابطور لائق شہ سوار گردید اور او طیفہ یا شغلی تعلیم دہتا کہ عادت پذیر و زاویہ گیر گردد  
 بعد ازان ذکر اور اتقین کند و از مقام آگاہ سازد و از نظر داشت مقام و ذکر  
 با فکر رابطہ بوقوف عدوی و زمانی ویرامفہوم گرداند و خود خبر داری او کند یعنی بوجہ  
 بر روزہ از نظر و قلب بسوی قلب او کرده باشد نہ کہ نگ و لوٹ دور شدہ  
 انوار مقام او پیدا کرد روز بروز لذتی و ذوقی پیدا آید و قبض شدن نہ بہ بہمت و توقو  
 نسبت خود را در وہن و قلب مرید نیز نماید همچنانکہ کہوتربہ بچہ گان خود اگر کہوتربہ یک  
 ساعت بچہ گان خود تہرگسیر نہ حال شان دیگرگون میشوند بلکہ باز صیاد و بلین  
 ہچنین خطہ شیطانہ در دل مرید پیدا میشود و قربان پیران ہدایت شتویم کہ چہ عانت  
 و پرورشی و ہدایت مامضنہ نبی پر وبال را یک بازو و کثرت ذکر و یک بازو  
 توجہ خود سرفراز فرمودہ بکا شانہ عرش پر و از میانید و بازار سبہ بہات پر آرایش  
 خاک را بریدہ جو یا سیر انفسے راہ دادہ تراویہ فنامی نشانند ذکر و در قسم است  
 یکی جہر و دیگر سخی و در ذکر بہر مفاد کثیرہ حاصل میشود برائے علاج دل  
 کہ دفع خطرات و پاسبانی حواس خمسہ و کیوشدن خاطر میشود جزبات حرارت  
 بقوت ضرب ذکر پیدا آید مگر این از صحرائی و تنہائی بے شرکت غیر مبادید و ہر جا  
 و ہر وقت میشود اگر کند خلایق از و ظاہر او باطنیہ از شنوند خواب و آرام او شان  
 راتلخ گردد انکار کنند لہنگار شوند و گرساکت مانند بے آرام گردد و ذکر بتدی را بلا  
 دیگر بر سرے آید کہ خود می فہمد و خطرات در دل جائے از کہ کسان آواز داشتند  
 ہر اذاک بزرگ میدانند و ولی میشناسند پس مابین ایشان بزرگتر ہستم چون این تا  
 انفراغ و دانگلہ او شد ذکر او خواب شد و فکر و رابطہ او دور شد و صفائی دل اور محال  
 افتاد چون کہ تنہائی یا ویرانہ یا صحرا اختیار کرد بو قوت زمانہ خود ذکر جہر با فکر رابطہ بشوق  
 و ذوق بضر شدت کردن گرفت حواس خمسہ ظاہری او فنا میشود کہ اولاد گوش  
 او بجز صوت ذکر ہیچ نیاید چون چشم کشاد بہ انوار ذکر در داد چون لذت او چشید  
 از مستی بخود بیوش شہیدن گرفت جوش در تن افتاد از ہر تن موسی لہرہ در

افتاد هوش از خود بود مساس درست برداشت بجز ذکر هیچگونه خیالی در نیامد  
 چهره شایستگی و خصوصیت میباید و ذکر خفی عجب ذکر است که از میان او قلب را تامل  
 و قالب را انحلال پیدا میشود چون ذکر بزرگوار او کرده همونوقت ذکر کردن گرفت  
 و چشم او ز گس و ارسورت بست و صدف دار بر گهر شده پرده آب بر خود کشیده  
 ته نشین شدن گرفت چهره ارغوانی نموده رنگ زعفرانی بر زمین آورده مقننه  
 شرم بر سر کشیده گردن بسوی کنار کج کرده دید بدید شد همچو عاشقان که از خود  
 بکسو نیلگوید و خیال وصال و تصور جمال در دل میدارد و بدلیگان گفتن بخش مرتج  
 انگار دور هر حال بجز ذکر او را کاری ندارد بلکه آب و خور حرام دارد و دیگران از  
 حال او از یک سر موداقت نمی شوند و کسی که جنونی گوید و کسی مریض مگر سوده اوقاف  
 نمیشود بجز آثار و علامت و کار ذکران خفی همچنین است و کسی از اعمال شان  
 آگاهی نمیدارد که چه میکنند و چه میگویند و چه میخوانند ما شمار الله چه رازداری و پرده  
 دار بست این ذکر هر وقت میتوان شد چه حفته و نشسته و بر خواسته و در  
 حرکت و در مثنی و در جمع عام و در خلوت خاص و کسے رانه از بیت نه اینکار نه پرت  
 دری نه در بازار کار عاشقان از اجز معشوق بکسے سر و کار چون ذکر خفی را پیشه خود  
 ساخت کار فکر او بالاتر گرفت هر روز صورتی و دیگر پیدا آید و از حدیث شریف  
 و از کتب صوفیه فضل خفی بر جهر ثابت است و انانکه بر جهر عمل میکنند در آخر  
 بختی اتمام میرسانند و همه لطائف و ازهر بن موسی هر که ذکر جاری میشود اینجا  
 خفی است جهر متصور نمی شود انانکه در ابتدا بختی مشغول شوند ابتدا و انتها سے  
 او شان یکسان است بلکه سکونت میوززند بهر طور که باشد ذکر افضل و موصل  
 الی المطلب است و غلبه محبت بکثرت از کار و ریاضت میشود و اسرار توصیف  
 ظاهر میگردد و آن دیدن یک هستی در ملکات است نه آن ملکات را عین  
 ذات حق سبحانه تعالی گمان نمودن در بیخال سالک را استغراقی و حاصل  
 پیدا میشود که بوهم و خیال همه ملکات فنا شده یک هستی رو بیناید چون

حالتش فرود آید از ان خیال باز ماند یا شیخی صاحب قوت دست او گرفته  
 بالا تر آرد چون نصید بر خود مانند بید لرزید و توبه کرد از مقام بمقام اعلی  
 فائز گردید مقامیست و به تقلید باب حال بوسه و خیال این معرفت بر بن  
 راندن و خود را موحد گرفتن دور است از عقل و شرع و اولیاء اللہ و  
 حضرات صدر صد و در طرق و مطیع ایشان این حالات را دیده اند و  
 یافته بعد ان فراغ حال خود بحال یکدیگر همگلامی فرموده اند نظورات  
 برده اند و تاویلات کرده اند چون بحر فیوض شفقت آنحضرات هر کرا  
 دستگیر شده موافق مذاق انبیا علیهم السلام مستفیض و ممتاز گردانیدند و  
 رویش با خدا و بر تبه احسان رسید و در کلام حضرات صوفیه و در آتش  
 بی بردن و چون و چرا کردن و طعنه زدن کارگر است و شیاطینی است  
 که شیطان در عرق حسد غرق شده امر حاکم را فراموش کرد و ملعون گردید  
 و جامه آتش کبر بر خود راست کرد و خاک در چشمش افتاد و طوق در  
 گردنش افتاد و حقتعالی هر بشر را از کار شیطانی محفوظ دارد و بنی آدم را کار  
 پیشانی سزد تا که ذکر و فکر نصیب او شود و نزد سالکان طریقت و معارفان  
 حقیقت ذکر و جنبش رطحات تعلیم طالبان میدانند و آن اسم ذات  
 نقی اثبات است یعنی اللہ هو گفتن را اسم ذات میگویند و کلمه تهللیل  
 یعنی لا اله الا اللہ رابطه کردن نفی اثبات میگویند فقط اسم ذات  
 من ابتدائی الی آخر سلوک اسم ذات میکنند و بعضی هم برین  
 مثال نفی اثبات را میکنند و بعضی از ابتدا از اسم ذات کنایه آید  
 به نقی اثبات میرسانند و بعضی بر عکس این کنند و هر سالک که در طریق  
 بھارت داشته از ان طریق اقدس فیضیاب شده باشد آنرا خوب واضح  
 و آمانه در کتب مسائل دیده کلامها میکنند او شان در اکثر غلطی می فتن  
 و از شرمندگی چون و چرا و تعالی سانی و لاف زنی را گرمی بندند و در هر

فکر و بجز نعمت با موج زن اند و فیوض اسرار با جوش زن و آن اسرار  
 غامزه و رموز بیواسطه متلد و اند بجز شهبسواران سالک طریق معرفت حقیقت  
 و شناوران بحر قناییت دیگر را چه یارا که سر مو حرکت آرد و بقول سعد  
 علیا رحمة رباعی ایرغ سحر عشق ز پروانه بیاموزم کان سوخته راجان شد  
 آواز نیامد این سرعیان در طلبش جنج راند که کاز که خبر شد خبرش باز نیامد  
 پس لازم آمد و ضرور افتاد که پیش غیر مقلد و صوفیان کتاب خوان نه نشیند و  
 خود بدست او نشان به بیعت ندهد چونکه از حالات و روزات صوفیه کسب و اراوت  
 واقف نیستند بیچاره طالب حصول طریق معرفت چه جایکه از شریعت دور افتاده

در ضلالت مقعر شرک و کفر در افتد اللهم انی آعوذ بک من شرور الشیطان و اهلنا الصر  
 المستقیم لهذا طالبان را باید که بدست کشیج که سلسله صحیح باو نشان رسیده باشد و  
 شتقت در سلوک فیض که از شیوخ کبار حاصل کرده باشد از ان بیعت گرفته و  
 بوجه دوام مجال خود بکار برده باشند و اتباع شریعت غره و پیروی سنن  
 حبیب صلی الله علیه و آله و سلم پیش داشته و ترک بدعت و اجتناب امور ضلالت  
 و ترک کمرواات را عمل خود سازد تا که شریعت مستحکم و مستقل شده پیشه سلوک اختیار  
 کند و بر دست چنین شیخ بیعت گرفته در سلوک مشغول شوند اگر سهو و خطا  
 پیش آید از مرشد خود خوف کرده پرسیدن طاقت نیار و لازم که این رساله را -  
 دیده بغور فهمیده بطریق ارشاد مرشد خود هر مقام مانهیده و تصاویر دیده اشغال  
 بهر مقام خود پیش آید و یاد دارند و تعلیم دهند و زاد کم الله تعالی فیوضا و برکتها من  
 فیوض پیران کبار -

### فصل دوم در بیان مراقبه لطائف ختم و مشربات

بدانکه در طریق تقه شعبه بیه مالیه زاد الله فیوضنا و برکتنا الی یوم الدین ده لطائف  
 و سه کمالات و هفت حقایق و حسب صر و ذاتیه و غیره مقرر است که حصول آن  
 بجز تعلیم و تلقین و اتقا و فیض بریزد و بدین کتب با و اقیوت مزاج خود اصلا ممکن

نیست بدان اسے طالب صادق و شناور بحر سلوک که سبق اول طالب را  
 توبه داده در طریقه عالیہ سلوک خود داخل کرده تاکید ادانی نماز پنجگانه بکند و  
 وقت مراقبہ معین گرداند و بوقت منوجبه شدن مراقبہ اول فاتحہ بنام پیران  
 بدہد و بعدہ استغفار بست و پنج بار بخواند این الفاظ بگوید کہ من متوجبه بہستم  
 بسوسے قلب و قلب متوجبه بطرف اوقات کہ بچون و بیچگونہ ہست ازان ذات  
 فیض سے آید بر قلب مرشد من و از قلب مرشد بر قلب من سے آید و بمعنی ازان  
 الفاظ در تصور دوار و سببہ کہ من بینم در قلب و در قلب نور خدا و نور ذات مملو و پر  
 است و بقوت مرشد ترقی مییابد لکن تصور داشته زبان بگام چپ ماند و چشم  
 بہ بندہ و جلسہ ادب بہ نشیند و وضو سے ظاہری و باطنی بکند و وضو سے ظاہر سے  
 عبارت است رو و دست و پا و مسح سر کردن است و وضو باطنی پاک کردن  
 خیال است از جمیع خطرات را بند کند و باین جلسہ بزبان قلب اسم ذات بیست  
 اللہ ہوا اللہ ذکر کند بعد ولست و پنچزار در لیل و نہار چہ نشیند و بر خواست  
 بیدار چہ خفتہ چہ خوردن و آشنا میدان و چہ در رفتن و ماندن و قلب چنان بیدار  
 قلبی عبارت ازان است زیر پستان چپ بقاصدہ دو انگشت مائل پہلو بشکل  
 صنوبریست و آن قلب حقیقی واقع است کہ وسعت آن در تصور طالب  
 آمدن سهل و آسان نیست رنگش مائل بزروی همچنان مشقت کند و توجبه بہ  
 خود گیرد کہ در قلب حرکت پیدا آید و رنگش معائنہ گردد و مشقت خردہ طریقت  
 بدنام نباید کرد و سببہ بشبی منزل طے کردن محال است چون شوق و ذوق و حرکت  
 پیدا آید کہ شغل لطیفہ روح کند و آن زیر پستان راست مجازی آن لفظ  
 دو انگشت بتصور بالاگزشتہ الفاظ مذکورہ لحاظ داشته نہ کند کور بعد و  
 مسطور شب و روز مشغول و مامور باشد و توجبه شیخ دوام گرفته باشد و ناغم  
 کند و خلعت گزینہ چندا کہ حرکت روحی کہ مقام ادست و نورش بر رنگ روح  
 در تصور آید و بصورت خیال ذکر اسم ذات ہمیدہ شود و زان پس لطیفہ

سرکه مقاش بطرف پستان چپ بفاصله دو انگشت مائل بسینه زنگش سفید همچنان  
 ذکر دوام و رابطه شیخ نماید که بجز شیخ و صوت ذکر هیچ در تصور نیاید و خطره که اگر  
 دخل ندهد هسته که حرکت پیدا کرد و تشکین خود سازد و خدمت شیخ پیش گیرد  
 من بعد لطیفه خفی که آن بطرف پستان راست بفاصله دو انگشت مائل بسینه  
 زنگش سیاه براق و بر نیمه بگذرد کور و عدد مسطور بطریق مذکور شب و روز  
 مشغول و مصروف باشد و خدمت شیخ پیشه خود گرداند حتی که لطیفه مذکور  
 ذکر و جاری گردد و نورش فهمیده شود و لطیفه خفی در وسط سینه زنگش سبز  
 مقامیت پس اعلا و لطیفه ایست از لطیفه ماسه اقصی که لطائف امر باین  
 اختتام مییابد و برین کثرت بسیار و شوق بے شمار گیرد و هر روزه عدد مذکور  
 را همچو آموخته بر هر لطیفه قسمت کرده بکند و بر لطیفه سبق زیاده تر معمول  
 داشته شب و روز مداومت کند چنانکه بجز تصور لطیفه و فکر و فکر هیچ در  
 نظر و تصور نیاید و بعد چند مدت که حفا و لذت شود و استغراق و بیخود  
 طاری گردد لطیفه نفس که از لطائف عالم خلق است و مقام آن در وسط پستان  
 بخمال و تصور بر پیشانی همچو قرص آفتاب تصور داشته بگذراهم ذات از تصور  
 چنانکه به لطیفه نفس ذکر میکند باین روش در مراقبه روابط و ضوابط شود حتی  
 که در پیشانی حرکت پیدا آید گاه گاه همچو قرص آفتاب پیش نماید و درین مقل  
 مشقت بسیار پیش گیرد بلکه کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن عادت دارد و در  
 فکر و محو ماندن و زان پس تعلیم قالب کند و آن از هرین مو و رگ و پله و  
 لطائف ستره را قالب بینامد باید که از لطیفه قلب تا لطیفه نفس یک زبان  
 شده از جمیع لطائف مذکور مشغول گردد رفته رفته ذکر لطائف سسته فهمیده  
 میشود حتی که هر شے در نظر می آید و در سماعت در آید خود را مستقل دانسته  
 از راه قرار گرفته و پانه لغزیده تصور بذات طلب احدیت را شوق و  
 ذوق پیش گیرد و شریعت را از دست ندهد و زبان بیان چون و چرا

بر نیاید چون قالب بقوت و جزبات و تلذذات بذوق و شوق در آید و شکر  
 یابد کم خطر که در یک ساعت رود و همه قالب در اسم ذات ذکر متحرک شود و پایید  
 که مشربات را به فعات تصویده بمقامش شکر پیشش گیرد و هر مقامیکه اولواکبر  
 علیه السلام بر لطیفه شغل خود سازد و تحقیق کند که چه فیض است چه مرتبت است  
 میشود بطفیل پیران کبار خود عجب تلذذ و فناء بیت و مرتبت است اما در لطف  
 راه رود و اگر نه همچو نایبنا منزل سطح باید کرد مگر سالک در سیر و تمام آثار خود را بنیاد از  
 و بمقصد خود راه گیرد و بجز ذات تصور صغای را ترک کرده آهسته آهسته نمود  
 را در فناء بیت احدیت فنا سازد که گوهر مقصود حاصل آید و مشربات خسته تعیین  
 یافته اند و تعلیم میفرمایند چنانکه لطیفه قلب آدم المشرب است تصور چنان  
 نماید که من متوجه هستم و فیض از ذات احدیت بر قلب آدم علیه السلام یعنی که  
 نور محمدی در دست شرف آدم چنانکه علم الاسما کلها وارواست یعنی صفت  
 آدم که ازان شرف که سایر مخلوقات است که مورد ذات فیض و احدیت است  
 ازان فیض تنزل یافته بر قلب پیر خودی آید و ازان بر قلب خود تصویده  
 و مشرب آدم همچنان مشغول و مستغرق شود که فیض بر خود جاری گردد و ازان  
 پس بسوسه مشرب نوحی و ابراهیمی متوجه گردد تا که ابراهیم المشرب حاصل  
 آید که مورد فیض آن لطیفه روح ملخوظ فیض ابراهیمی و نوحی است که مقام  
 حکمت که مرتبه عاشقی و صبر و رضا رود بر تجلیات انوار جمال محبوبی ساخته و  
 گداخته متلذذ وصال باشد و بر سر بطرف مشرب الموسوی متوجه شود حتی  
 که مستفیض ازان فیض گردد و بر حق مشرب العیوبی الحافظ داشته منتظر  
 فیض در شغل مشغول شده کار خود پیش گیرد و لطیفه اخفی که مقام محمدیست و  
 محمد المشرب ینامند اینجا عاشق و معشوقی هر دو موج زن با موج کلمات  
 کلی جوش زن اند ازین حقایق و حقیقت محمدی سالک را مفضلاً و مبرهن  
 و منکشف گردد و در دوام در ذکر و فکر مشربات را پیشه خود ساخته مشغول

و مصروف گردد تا که مشربیات را حاصل سازد و از پیر خود توجه گرفته قوت داده باشد حتی که خوب واقف و ماہر باشد قد خود گردد و بذکر اسم ذات مفهوم گردد چون سالک بر بحالت رسد و پختگی پیدا آید و خطرات گامی رو نهد و متوجه بفکر شود و ذاکر را بچوارج حوال کند خود بفکر ذات مستغرق شود از بنجام اقبه احدیت کار گیرد و نیالات خود را از ذکر بردارد و ذاکر را بچوالت لطائف کند و خود بفکر احدیت مشغول گرداند و بوقت متوجه شدن این اقبه گفته تصور دارو که من متوجه هستم بسوسے انذات که بچون و بیچون و بی شہم و سنی نمونہ و جامع بجمع صفات کاملہ و منزہ از جمیع نقصانات و انذات احدات تصوریدہ آہستہ آہستہ بحیال خود را فنا سازد و ہمہ کون و مکان را نیست و نابود داند حتی کہ خود بیہوش شدہ از کثرت شوق و ذوق بیچ در نظرش نیاید بجز خیال خود رفته رفته بیہوش شدہ بر وطاری شدہ فنا شدن گرفت و در نظرش ہیچ نیاید و نہ بیند در دیوار چو آئینہ شدہ از کثرت شوق مصرع ہر جا کہ می گزم رو سے ترای ہینم با حالش فارز گرد و درینجا خود را مستقل داشتہ پاس خود را لغزش نکرده محکم شدہ شریعت را از دست نہد از زبان بیچ نہ بر آید و بفکر حال چون و چرا کند چہر کہ غلبہ شوق و کثرت ذوق در میدہ نہ این آہستہ نہ آن ابنت چون ثابت العقل و قوسے فہم شود ذات را ذات و صفات را صفات فہمہ و بیہوش شدہ را بر ہوش غلبہ نهد و پنجمتہ کاری و فہم عیار سے واقف گردد و خود را خود فہم و ہر چیکہ در سر کہ پیدا آید و بیے سکری اظہار نہ نماید بلکہ تاویل را پیش آرد این مقام نہایت مشکل است آن اوراک و این فہم بسیار دور است آن فنائیت و این مہجورات بعد المشرقین است و آن حال دیگر دین مقام دیگر۔

### فصل سیوم در بیان مراقبہ محبت

و محبت را نامقین دہد و آن همچنان است کہ قالب را بند اگر بکثرت قدیم دارد

و نفی اثبات شروع کند باین رابطه که لارا اذنان تا گام برساند و الله را بر کتف راست فرزند کند و آلا را از آنجا بالا سه لطائف کشیده الله را بر قلب ضرب نماید اول طریقه مذکور چشم به بند دوزبان بگام چسپاند و این الفاظ بگوید که من متوجه هستم بسوسه اندازات بزهره ذره من است هر شانیکه سزاوار است ازان ذات هر ذره دره مرشد من سسے آید و از ذات مرشد مادی الی الله بذات من دارویشود چنانکه و آن باصر است مرا هم بصارت داده است و آن کلیم هست مرا هم کلام داده است و آن سیمع است مرا سماعت داده است تا چنانکه جمیع حرکات و سکانات ظاهری و باطنی ذاتی خود را بذات واحد محسوس باین تصور فکر داشته ذکر رابطه را لحاظ داشته علی الله و امکنش اغل شده مگر بر سعی و حصول مقصد را به بیند چنانکه صفات خود فنا شده صفات او را اثر پذیر گردد یعنی سماع و بصر و کلام همه حواس خود فنا شده استغراق فنا نیست غالب آید و از توجه و صحبت پیران کباب در زمان قلیل چنانکه هر ذره و هر شسته رو بفنا شده معیت دست و پدای یار هو شیار باش خود را ساخته علی الله و ام در عبات و زهد و تقوی و اتباع سنن حبیب خدا صلی الله علیه و آله کسلم پیشه خود گیرد و زبان را از چون و چرا بردارد و از کار نامشروع و از مجلس بدعتی خود را محفوظ و مامون داری تا که در قبضه شیطان نیائی و خراب نشوی این کار بزرگان ماسلف است که بکرامات و ولایت رسیده اند چون در نفی و اثبات مشغول شوی بمعنی هیچ نیست مقصد من نجر پاک ملحوظ شوی و چون نفی و اثبات بصد رساند محمد الرسول الله را ضم کنی و از جس نفس فواید بسیار است باید که دم را از بیانات بند کند و بقاعده بالائی مذکور لارا کشیده تا گام برساند و الله را تا کتف راست فرود آورد و آلا الله از کتف به بالا سه از لطیفه روح اثرش بر لطائف امر پذیرفته بضر و شدت چنان ضرب نماید که اثر حرارت در لطائف پدید آید و در نفس را عادت گیری و بوقوف عدد و نفس مفهوم

شوی برین طریق بر قلب ضرب نماید هر قدر که قوت حمیس داری بعد و طاق  
 گذاری چون دم را فرو گذاری بلفظ محمد الرسول الله ضم نموده دم را واکنی  
 بحتی الوسعیت بعد و طاق ترقی دهد حتمی که بعد ما رسد اگر نتواند بمقدور خود  
 آرد و از حمیس کردن غللی و یارنجی پیش آید نکند بلا حمیس در ذکر فکر نغی و اثبات  
 علی الدوام مشغول شود و افعال خود را در افعال الهیه حتمی که افعال الهیه رو  
 دهد افعال خود فنا گردد و بصر و سماع بجز افعال الهیه در فهم هیچ متصور نگردد  
 همه ذرات وجود بشهود او شاهانند چنانکه حق سبحانه تعالی میفرماید و هو حکم  
 اینما کتم معنیش ملحوظ دارد که من متوجه هستم بسوسه آنذات بشان که سزاوار  
 است بمعیت ذره ذره مایع و همراه بر جزو کل چه ظاهر چه باطن بطورے  
 که سزاوار است بلکه رفته رفته بهر ذرات کونیت شهود میباید سالک -  
 در نیخال چون وقوف اتم یابد خود را از دست ندهد و طالب ذات احدیت  
 را جوینان و پویان علی الدوام فنا ساخته باشد و بهر فعلیکه و وجودیکه ظهور  
 یابد و صادر شود بجز معیت را ذات هیچ تصور نماند و چنانکه ازان بفرمود  
 و هوش را فرار داد و اتباع حبیب خدا را دور نکند تا مستحکم و مضبوط و قوی  
 اصل ماند.

### فصل چهارم در بیان مراقبه اقریبیت و محبت و اسم ظاهر و معنی اسم باطن

ازان پس مراقبه اقریبیت حاصلک الله قرب الی الله در نیخاتم باید داشت  
 و گذشته را گذشته پاس و وقوف دارد تا که از قوت لطائف قوت و کرم  
 پیش بگیرد و ترقی یابد و بر لطیفه قلب و بر لطیفه نفس کثرت فکر را عادت  
 دارد و مراقبه اقریبیت چنانکه حق سبحانه تعالی و جل شان ارشاد فرماید سخن  
 اقرب الیه من جبل الوسایل - یعنی نزدیک تر هست از ذات خود

آئینان است که لطیفه نفس راسته و نیم دایره است ازان دایره اولی مقام  
 اثریت است لحاظ و تصور آئینان دارد که من متوجه دایره اولی هستم فیض  
 ازان ذات پاک می آید که آن ذات از من بمن نزدیک تر هست ازان ذات  
 فینس من آید بر لطیفه نفس و بعد دایره اولی مرشد خود - و از دایره مرشد  
 خود بر لطیفه نفس و بر دایره اولی من من آید گفته نظر بر پیشانی داشته  
 متوجه بذر و کوه نفس اشبات لسانی کرده باشد بعد دست و پنجه را بار یا بو -  
 خود مگر علی الله و ام مشغول و ممدون باشد و زهد و تقوی و عبادت را پیش  
 خود گیرد چون تربیت زیاده گردد و مشقت هم زیاده شود کم خوردن و کم گفتن  
 و کم گفتن پیشه خود اختیار کند و ذکر و فکر را پیشه خود سازد بلکه فکر را ترسند ازان  
 تا که در و محو گردد درین مقام انوار با س گوناگون همچو قرص آفتاب یا شعله  
 وزیدن و زیر و بالا رفتن پیش من آید و تجلیات بے شمار هویدا میگردد بلکه  
 سیر هم درین انگشتر صاحب کشف را حاصل آید مگر مطلب از خود دست  
 ندید و جز بات فوقانی بالاتر کشش میکند و از ملاقات اولیا و الله فائز میگردد  
 درین امر مشغول نشود سیر انفسه جویمان و خواهان ذات او تعالی باشد و  
 سیر آفتابی را ترک دهد چرا که مقصد خود فوت نشود از راه بے راه نگردد و این  
 الفاظ و تصور دارد و بزبان بگوید هیچ نیست مقصد من بجز ذات پاک  
 مقصد من توئی رضا و محبت و معرفت تو بده ترک کردم دنیا و آخرت را بپرا  
 نو گفته در فکر و ذکر مشغول گردد و تصورات و خطرات لایعنی را دور کند و در زمان  
 قریب قرب حاصل شود لذت قربیت دست دهد و در خیال پیشه عبادت عاده  
 گیرد تا که شقت بر باد شود و در فریب شیطان نیاید **حفظك الله من**  
**شیر الشیطان** - صحبت شیخ چون اکبر اعظم است و گرنه بے راه  
 و بیایلیت گردد و ذات خود را من خود را در کوزه غمکبات نه اندازی تا که  
 پیشان در گردان نشوی و بگفتگویی دیگران بر تر عنیب سخنان و حاجی در تنها

نه انقی و رابطه را لازم داری تا که حامی خود گرد و دو کلام حال را از مقال سرزد کنی تا که  
 بحفظ او امان باشی و در طریقه عالی قادیبه زاده اند فیوضهم بعضی این مقام نصیب  
 محمود امیگویند تلقین و تعلیم میفرمایند هر که قرب حاصل کرد و اتباع و اطاعت  
 ظاهری و باطنی پیش میگیرد تا که پیشه محبت پیش آید محبت را از حبیب رضامند  
 و خوشنودی او کار گیرد و لذات خود را ترک دهد بجز محبت حبیب تا قدم محبت  
 پیش دارد این مقام نازکتر است بجز رضامندی حبیب و دو صالشی هیچ بخوبید  
 و نه طلبه هر چه جوید بر ضاے او جوید تا طریق محبت فائز گردید بیت هر زمانی  
 روسے چنان رانقابی دیگر است بها هر حجابی را طے کنی حجابی دیگر است  
 چنانکه میفرماید او سجانہ ایچ بستم و بچوند طریقه او را یاد گیر که سستی بر خود محکم  
 به بند دو چشم عقل و فهم کامل را او کن و قیاس را ثابت دار فہم از دائره ثانی تا  
 دائره قوس را رابطه مراقبه محبت را تصور دارد و سیر او سیر فوق عرش است  
 این را بتدریج و آهستگی حاصل کرده باید و بگوید که من در دائره ثانی هستم او که او  
 اصل او لے است فیض آید از ان ذات که دوست میدارد مرا و من دوست  
 میدارم اندانت را از ان ذات فیض نازل میشود بر لطیفه نفس و دائره ثانی مرشد  
 و زان بر لطیفه نفس و دائره ثانی من فیض محبت وارد و نازل میشود همچنان فیض  
 محبت از دائره بدائره اصل باصل تا قوس وارد میشود و همه اسما و صفات که بر  
 لطیفه من که انانیت است از دائره اصل و میکند و فنا جزبات رو میدهد حتی  
 که خود فنا شده هیچ تصویری باقی نماند همچنان از قوس که اصل دائره ثالث  
 است فیض و محبت بر لطیفه دارد میشود در اینجا یعنی برین دو دائره ثلاثه و هم تحریر  
 لسانی را بلحاظ معنی دارد و مفید افتد و در تصور و فکر داشته مستغرق در فنا  
 چنان شود که خود را محو نمائد و فانی گرداند که در تصور نیاید و تیار دور دنیا امتیاز یافته  
 میشود که از قلب کثرت انوار یضعف و قوت در عین و طول فوق و تحت بیرنگی  
 معائنہ گردد اکثر درین حال کشف را انکشاف میگردد و علامت او آنست که سائل

که سیر دائره قطع میشود بهانقدر نور نورانی بکمال لعان و شعثان هویدا و  
 منکشف میگردد و اگر کسی را بر دائره قطع شده است مانند آفتاب که در وقت  
 کسوف نبی نور مینماید و همچون حذف معلوم میشود بی کشف را هیچ معارضه  
 نگردد مگر جزبات قویه و بیخودی و استغزاتی را و ز پر و ز زیاده گردد مگر کثرت  
 ذکر و فکر علی‌الده و ام میباید و گرنه مبہوط و مسلوب میباشند هر که سالک تا اینجا  
 رسد ولایت کبریٰ او را حاصل گردید و تمام شدن مراقبه محبت و دوائی  
 ولایت کبریٰ علامت آنست که معامله فیض باطن بدماغ تعلق داشته  
 شده است و آن بسینه متوجه میشود و از بسینه تا دوائی و بدماغ دوائی و  
 سائر میشود درینوقت شرح صدر حاصل میگردد که سعت سینه افتد و وسیع  
 و مسوط است که از بیان خارج از تحت زمین تا بالا عرش بگشایی و سلسله  
 چگونگی حاصل آید و علامت شرح صدر بطریق و چندان رومی بد و سالک را  
 چون و چنان باید و بر مقام رضا و بر جمیع احوال راضی برضا و تقویض بقضا  
 میماند و صبر و توکل و تنهایی و از حلق اجتنابی پیشه خود داشته مراقبه مسی  
 اسم ظاهر شرح نماید و مورد فیض این مراقبه لطیفه نفس و لطائف خمس عالم  
 امر تصور یده در ذکر و فکر مشغول و مامول دارد و تلقین کند که من متوجه هستم  
 بسوی اذات که مسی اسم ظاهر است از ان ذات فیض می آید بر لطیفه نفس  
 و دوائی آن مع لطائف خمس امر شده خود و از ان ذات پاک بر لطیفه نفس و لطائف  
 عالم امر من گفته از دماغ تا بسینه مورد فیض مسی اسم ظاهر تصور نماید چنانچه  
 حق سبحانہ تعالی میفرماید و هو الاول و هو الاخر و هو الظاهر و هو الباطن لحال  
 داشته خود را فانی و میثال داند و ذکر را بطه را از دست ندهد و ذکر کرده و در فکر  
 خود را مشغول دارد هستی که خود ذات فکر شود و خود را فراموش سازد تا سیر  
 این مرتبه اسما و صفات و شیذبات و تعینات را بجز اذات هیچ تصور نیاید که  
 همه کون و مکان در باطن او فنا شده بجز و قوت ذات سحت هیچ نیاید و نهان

رفته رفته اہل کشف را انوار ملائک و انوارشان بنور سے پیش آید تاکہ ولایت  
 علیا اور احوال آید و پشاسد مگر مطلب خود از دست بندہ درین حال سالک استقامت  
 پیدا کرد و ہموں زمان اور مراقبہ مسعی اسم باطن تلقین ہوا اور ولایت علیا یعنی  
 ملائکہ عینا مندی گوید کہ من متوجہ ہستم بسوے انذات کہ مسعی اسم باطن است  
 از ان ذات فیض سے آید بر عناصر ثلاثہ مرشد خود یعنی آتش باد و آب و آواز  
 عنصر ثلاثہ ہوتے کہ بر عنصر ثلاثہ خود وارد میشود و درینجا سورہ فیض عنصر ثلاثہ است  
 متصور یعنی ہموں آیت یعنی ہوا باطن را از ظاہر ترحیح بخود ملکہ باطن  
 کشت ظاہر و باطن ہمہ بجز ذات ہیچ متصور سے نگرود و خود را وہمہ عالم را  
 در باطن خود فنا سازد و صحبت شیخ را علی الدوام واجب دانستہ تو سبھے  
 بحال خود گیرد و از توجہ مرشد خود بکثرت ذکر و فکر عناصر ثلاثہ را جزبات پیدا  
 و عروجی واقع میشود و احوال لطیفہ ما و کیفیات فنا و سیرتگی بر عناصر وارد  
 شدن میگیرد و فنا در ذاتیکہ مسعی اسم باطن است میسر میشود و از انحلال  
 و احتکاک بر خود ہوید ایشود و پیدا کرد و پیرتہ قدس بقائی و پیرتہ اعلیٰ  
 میسر گردد و وہب مناسبتہ بملائک کرام بہر سہ و اہل کشف را این احوال مماثلہ  
 کردد یعنی ملائک مادر نظر سے در آید و زیارات بزرگان و اولیاء اللہ با و  
 میسر میگردد و خود داخل مجلس ایشان شدہ از مقامات اعلیٰ پیرہ وز میشود  
 مراقبہ ذاتی کہ مسعی اسم باطن است سورہ فیض عناصر ثلاثہ سوائے عنصر  
 خاک باید کہ درینجا تہلیل سمانی و درود شریف بکثرت و نوافل با طول و خشوع  
 و خضوع کردہ شود و اعمال شریعت را بجا آتم لحاظ دارد و ابرار را مبتین و -  
 منشرح نگراند درین ولایت کہ حاصل میشود مانند توحید وجودی و شہودی  
 لائق اظہار و ہیچ وجہ قابل بیان نیست و کم ظرفان و بے فہمان در گفتگو  
 سے در آید در کثرت اوقات و قریب زمان مسلوب الحال ہچمو نزدیکان بی ہوش  
 و دور دوران با خبر در حضور میگردد و راز را بر و انذاختن کار نمازان

است سزائی او بد کردار و نئے اعتبار است زبان از کجا آید قیاس چه دارید کہ  
بیان او من فہم فہم دہر جائنڈی دیگر است ہر مقام را بہر حال ترستے دار و نہ ہر  
دیگر آرد میت ہر زمانی دوسے جانان را نقاب دیگر است بچہ و ہر حجابے  
را کہ طی کردی حجابی دیگر است بچہ زبان بریدن بہ کنج خیال خاموش نشستن

بہتر و افضلت است و پیروی شریعت محمد مصطفیٰ اصلی اللہ علیہ والہ وسلم  
شدن ترقی بخش ہر مقام و اعلیٰ درجات است ورنہ درمغاک بلا و وصل  
خرابات و دوری افتادن است حال را از مقال گفتن نئے تواند بجز کذب  
را وصل و اون دکاب الہائی عظیم است در دنیا و آخرت خراب میکند و یہ  
دروغ گور ایسی عنان بیت و نڈا کرد باید کہ در حال خود مستغرق شدہ مشائخ  
ذات او انا فنا لیلنا و نہاراً ہر مقامے را بمقامے دیگر بشوق و ذوق خود  
کبیرت ذکر و فکر و عبادات و توکل و صبر و فنا پیشہ خود داشته جو بیان مقصد  
خود شدہ بجز بنات پاک بیچ تصور و خواہش مطلب ندارد تا کہ مقامات

علیا اور دست و ہدایت  
فضل پنجم در بیان کمالات ثلاثہ

و از بیجا کمالات ثلاثہ را نیز صہ بیان عرض سے پر و از ہم یعنی کمالات  
نبوت و کمالات رسالت و کمالات اولوالاعظم و مراقبہ کمالات نبوت  
مقام نبوت از ولایت بعد او کہ او علیا افضلتر است بلکہ ادنی مقام نبوت  
با علیا سے علیا درجہ ولایت نیز سد چونکہ از ہمہ اقسام ولایت مرتبہ نبوت  
اعلیٰ تر است یعنی طے کردن مراتب و ولایت با از سر فزائی مرشد کامل و  
از توجہ عنایت الہی رشحات از بحر نبوت فشان شدن سبک رفت بہر شخص  
از طغلی سپر میشود و عقل بچہ گان بر عقل پیران فوقیت ندارد و انانکہ  
سپر مانید ولایت توجہ ان الحق و نبوت توجہ الی الخلق خوب فرمود  
اند چہ باریکی و نازکی فہم است یعنی طلب جو یا سے مطلب شدہ چہ

الی المطلوب است و آن نبوت چه مرتبه ایست که خود مطلوب شده  
 رو بسوسے طالبان آوردند این نکتہ را سالکان و دورینان راہ نظر  
 در ہر وان منزل حقیقت خوب نمی شناسند و آن حدیث کہ فرمودہ  
 مخبر صادق صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الولایت افضل من النبوة است مرأ  
 از فضیلت حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است یعنی ولایت  
 محمدی از جمیع مرتبہ نبوت انبیا افضل است و آن حضرت را حق سبحانہ تعالیٰ  
 افضل الانبیا گردانیدہ است ہمہ مقامات زیر مقام محمد نیست چه عجب کہ ولایت  
 حضرت از نبوت دیگران افضل باشد نہ کہ قسم ولایت ہر کس از نبوت افضل  
 باشد ہر کس کہ فہم باطنی و عقل سلیم دار و خوب فہم اینجا الف لام احدیہ  
 است کہ ولایت خود را بر نبوت دیگران تفضیل دادہ اند اینجا لام جنسہ  
 و استغراقی را محل ندارد چونکہ اجتماع صدقین بر اقوال ہائے دیگر فرمودہ  
 خدا و رسول لازم نماند آید اذ اتا قرض تفارق چنانکہ قال اللہ تعالیٰ ما کان  
 محمد اباً احد من رجالکم و لکن رسول اللہ و خاتم النبیین و خود فرمودہ رسول  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ مرا حق تعالیٰ خاتم الانبیا گردانیدہ است این  
 لفظ تقیہ ارشاد فرمود پس بر حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نبوت ختم  
 گردید کسے نبی تا قیام قیامت نخواہد شد و از زمان آن حضرت ختم المرسلین  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تا این زمان ہزار ما اولیاء اللہ و اقطاب و اغواش  
 شدہ آید و تا یوم القیامہ خواہد شد و دعویٰ امہدیت و امامت کردہ اند کہ  
 از نبوت حرفے نزند و اثرے نمودند و ہوسے را چہ یار نبوت نبوت است  
 بلکہ از صحابت یکذره ہمسری نمیشود چنانچہ در شان صدیق اکبر رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہ وارد است افضل البشر بعد الانبیا این لفظ مرتبہ ایست  
 میزانی در میان نبوت و ولایت کہ حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 صدیق اکبر رضی اللہ عنہ را از ہمہ بشر چہ صحابہ چہ ائمہ و چہ عورت

و چه اقطاب فضیلت داده و تفضیل گردانیده نبوت را توقیت فرموده مرتبه  
 نبوت چه مرتبه ایست اینجا میزان فرموده عدل باید کرد که جنیت در خیال کجا مانا بجز  
 الف و لام احدی و ذہنی در تصور هیچ نیاید و بسبب طول کلامی اختصار کردم  
 و گرنه تمام کتاب پر کردنی است اولاً اینچنین کرده باید که من متوجه ہستم بسوس  
 آذات کہ منشاء کمالات نبوت است یعنی آذات معاہست از جمیع اعتبارات  
<sup>سابقہ</sup> و متبرہست از جمیع تعینات و ازان ذات پاک فیض مے آید بر عنصر  
 خاک مرشد خود و آن بر عنصر خاک خود گفته متوجه بر طرف عنصر خاک خود تصور آشد  
 لحاظ فیض دارد و ذکر تہلیل اسامی بضم محمد الرسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم  
 تہلیل شریف را عادت دارد و عجب تملذ ذمی و برکتی بظہور مے آید و قرآن خود  
 پیشہ خود دارد تا کہ فیض باطن بکثرت ظہور پیوند و و اہل کشف را درین مقام  
 عجائب و غرائب رود ہد کہ بیانش بلسان مے نچند تا اینجا مقامات طی کردہ شدہ  
 بود خیالی و تصور مے دست داده بودند اینجا موافق وعدہ موعود کہ در آخرت  
 دیدار خدا از عالم خلق مومنان دیدہ شود درین مقام دیدار حق بحق شناسان چھو  
 مرات آئینہ بین را ہمہ عالم خلق شدہ خود آئینہ گردیدہ تا شناسے آئینہ منجلا گردد  
 مگر آئینہ بین را آئینہ در دست شدہ آئینہ دیگر است و آئینہ بین دیگر است  
 اندرون آئینہ دیگر است این و آتچنان نیست و حالات و کیفیات عجائب  
 رو میدہد کہ سیر لطائف و عناصر و انوار مے او ہمہ عکس اوست و کیفیات <sup>فدایی</sup>  
عجیبی قلاب قوسین بر و ملحوظ شود و متلذذ گردد و در او ادنی فانی شدہ عبت  
 فراچنگ گیرد و زہد و تقویٰ و عبادت تا و قرآن خوانی و حدیث نبوی را  
 ہمیدین شوق خود گیرد و لذتی از و پیش میس مے آید کہ بیانش بر زبان مجال  
 خود و اند و گفتن مے تواند کہ دیگرے بفہم بیت بطبع مے جمیع مضمون بہ زآب  
 بستن مے آید ہ خوشی مے معنی دارد کہ در گفتن مے آید ہم و اینجا مرقبہ ذاتی  
 کہ منشاء کمالات نبوت است میفرمایند بین و تصور دار بسوس عنصر خاک

معه عناصر تلاثه و سیر دو از نفس لطائف خمس که چه منکشف میشود و چه فانی حاصل  
 میشود و چه بقائی رومی بد آنوقت شیخ توجه کرده و عجب حالتی را در آنجا مشاهده کرد  
 بر و پیدا میشود که خود را فراموش ساخته عجب حالتی همیشه آید که میدان آرزو  
 وصال بر و تنگ گردد که مرتبه بشریت از همه مخلوق بریزد بالا است و یعنی خلق  
 الا دم علی صورتی بر و منکشف گردد باید که سالک چند مدت در ضبط مراقبه ضابطه  
 واردین بعد مرتبه ثانی که کمالات رسالت است میفرماید و آنگنان است که  
 من متوجهستم بسوسه آندازات که منتشر کمالات رسالت است منزلهست  
 از جمیع تعینات و تصورات ازان ذات فیض سینه آید بر هیئت وحدانی شد  
 من و ازان بر هیئت وحدانی من گفته متوجه مورد فیض وحدانی گردد یعنی بر هیئت  
 وحدانی عبارت از مجموع عالم امر و خلق یعنی لطائف خمس و لطیفه نفس مع  
 عناصر اربعه ازین عالم امر و عالم خلق شے وجودی دیگر پیدا میشود ازین عالم  
 امر و خلق همه را یکی کنی اجموعه شد که چون معجون از او بیخه تا سس مختلف تاثیر  
 درست آری اول هر دو اینکه تاثیر جداگانه داشت چون کوفته انرا یکی کنس و  
 آن پیوسته دیگر نواس پیدا گردد و معجون هم نهاد همبیرین مثال عالم امر و عالم خلق  
 را یکی هیئت وحدانی نام نهاده شد مورد فیض کمالات رسالت وحدانی است  
 اولاً در ذکر رابطه داشته افانی مقصد خود شود و درین مقام مقامات فوقانی عروج  
 کثیره دست دادن میگرفت همچنین کثرت انوار و وسعت با و پیرنگی با از مقام  
 سابق ورود میفرمود که نسبت آن مقام پنج نیست همچو نسبت مقام فوقانی  
 بمقام ثانی چون نسبت مغز با پوست است بیان را گنجایشی ندارد و قلم  
 را از تجربه بر یاری نیارد **بیت** درین بجز از مرد و داعی زلفت با کم آن شد که  
 دنبال زانی زلفت با درین مقام شریعت را الحافظ پاس از حد اتم دارد اگر یک  
 مونی خلاف شرع کند نیم موزه راه ط کردن معنی تواند و قرآن خوانی و  
 توجه دوانی و کثرت ورود شریف بر بنی کریم صله الله علیه و آله و سلم و ذکر

لسانی را کثرت عادت و پیشه خود دارد و از اینجا داوره کمالات اولوالاعظم میفرماید  
 و این آنگنان است که بگوید که من متوجه هستم بسوسه آنذات که منشأ کمالات  
 اولوالاعظم است ازان ذات فیض می آید بر هیبت و صدافی مرتبه من و ازان  
 موروده مقدسه بر هیبت و صدافی من در ین مقام اسرار گوناگون و آیات قرآنی و  
 تشابهات فرقانی منکشف میشود و ترقیات اسرار علوم و روح القدس فهمیدن  
 میگرفت و درینجا اسراریکه در میان محب و محبوب اشارات شدن میگرفت ابوال  
 بواسطه التبان عجیب خداصلی الله علیه و آله و سلم فائز میشود و علوم مادر حجر  
 موج زن میگیرد که فهم کنائین محال و بخیال فهم مگر آدر آوردن دشوار بلکه  
 ازان حرف با یک حرفی صورت بستن که نام او هند و در قلم در آرمحال و در  
 بجز شکر و رضا هیچ یار اے ندار و چون وقتیکه معامله باطن بر هیبت و صدائی  
 از مبداء فیاض ورود و فیض و زیدان میگرفت محل عجز و باطن محض بیکار میشود  
 که هیچ عمل اترقی ممکن نیست بلکه از اعمال مانند اسباب هسته در خفایم این  
 اسباب راهم دخلی نیست اگر چه ذکر اذاله که ورت بیشتره دار ولیکن برای  
 ترقی باطن نتیجه می باشد چنانکه گاه مشغول بذکرات و نفسی اثبات و تهلیل لسانی  
 میشود و ترس را تصور راه ندید مگر وقتیکه مادی الی الله لفظ مبارک محمد الرسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم با تهلیل فهم و تصور را نشانی پیش کرده و عصا در  
 دست گرفته در و شریف با کوشش کرده میخواند المیتة متقامات فوقانی دست  
 میدهد بلکه وسعت فوقانی لفظ مبارک محمد الرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 از تهلیل زیاده مفهوم میشود و کمال اولوالاعظم همین است بر لفظ محمد الرسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم فهمیده شود و بواسطه قرآن جوید ترقیات این مقام  
 حاصل میشود و به مرتبه که میرسد بواسطه کلام مجید میرسد -

### فصل ششم در بیان حقایق الهیه

و از اینجا حقائق سبعة یعنی هفت حقایق ازان سه حقایق الهیه و چهار حقایق

انبیاء علیہم السلام درین مقام مرشدین را اختیار باقی است که اولاً حقائق الهیہ را  
 تعلیم فرمایند یا حقائق انبیاء را ارشاد سازند و این بنده خاکسار و ناچیز بچندان بلکه  
 ننگ و عار و ایشان اولاً حقائق الهیہ را در صفحه بیان عرضہ دارم شوم یعنی  
 حقائق الهیہ سه اندازان اولاً حقیقت کعبہ آن چنانست که بگوید من متوجه ستم  
 بسوسے آنذات ہر کہ نشاء حقیقت کعبہ است یعنی مسجد الہیہ جمیع موجودات و  
 ممکنات ازان ذات فیض سے آید برہیت وحدانی مرشد من ازان برہیت جز  
 من گفتمہ لفاظ و تصور داشتنہ فانی و مستغرق بحقیقت کعبہ شود بذاکر تہلیل  
 لسانی و نوافل خوانی بکثرت و ایما عادت دار و چند روز نماز و یقبا بین مرتبہ مقہ  
 کہ بہت حاصل میشود و توجہ جمیع ممکنات بجانب خود اوستہ شود و امرار  
 کمالات بی رنگی نادرین مقام حاصل میگردد و نسبت باطن بیش از پیش بنجاظر  
 پیوستہ و ہمہ کمالات و ولایت تحتانی مانند امواج کہ بر رویاے آئند و سے وزند  
 ہمیدہ میشود حقیقت بمعنی فاینا تو لوفتم و جہ اللہ مفہوم میگردد و حقیقت کعبہ  
 معظمہ ظہور عظمت و کبریائی مسجودیت ان ممکنات را بخود وارد کرد کہ عقل  
 و ادراک آن ننگ و عاجز میماند حتی کہ حصول این مراتب عالیہ بدون توجہ  
 مرشد در ان مقام متعذر است و چون در حقیقت قرآن شناسی را درست  
 نشد و کبریت بر ترک دنیا و آخرت بد بند و وسعت قیاس را از سلب و سعی  
 پروبال بریدہ ہمت خود را بر توجہ مرشد تقویٰ پذیر شدہ بگوید کہ من متوجہ  
 بستم بسوسے آنذات کہ نشاء حقیقت قرآن است یعنی سبہ و وسعت بچون  
 حضرت ذات ازان فیض سے آید برہیت وحدانی مرشد من و ازان برہیت  
 وحدانی من گفتمہ متوجہ منتظر فیض از حضرت ذات مبداء فیاض فیض این  
 مقام شود از صدقہ و سرور و الاعلیہ الصلوٰۃ و السلیمات و فدائی پیر خود چہ احوال  
 ظاہر سے گردو کہ بر سعت و الابی اطلاق ذہن و زبان شیرین سخن و سخن  
 و مہنی از محبوب حقیقی شگفتن میگردد کہ از سماعت آن ہوش رہا شدہ از خود

پیهوش گردیده جامه نیست وحدانی وجود خود را پاره پاره میگردد و درین حال  
 چون توجه مرثا دستگیر شود سخنان عشوه پر و ازاد در بے گوشگی شنیدن  
 میگردد رفته رفته در باطن صورت کلام درین مقام ناله سر میزند که هر حرفی را  
 از حروف قرآنی دریا سے سننے پایاں لمانہ لا وسعت فہمیدہ میشود بلکه فہم  
 نمی گنجد و وصل مقصود قرآنی است اعجاب تو ستمتہ ان غرائب ما است کہ در  
 ظاہر قصہ نامی شگفتہ و اوامر و نواہی تعلیم و ترغیب و تنذیر برائی عوام و حکایات  
 انبیاء علیہم السلام ذکر فرمودہ است و انہی علماء و ظاہرین احکام شریعت و  
 فتاوی او معاملات و عبادات ارشاد و اوہ و و بطن این حرف چہ گزینیات  
 و چہ معاملات و چہ اسرار و چہ لذات و خلط است جہت بر جہت در عجب می  
 اقراید و در حرفی ہمہ مقصد خاص نیور میفرماید کہ ہزار با جان ہر انفرک آن  
 جان جہان صد ستی و قربان صد ہر ارد ہزار بار آرد و چہ آرزو و معاملات  
 پایاں نما و دقت ذہنی کہ در سیرت نیار دیسیت دیدہ ا دیدنش نیست سیرت  
 بچنان گرفتار استستنی ہر آنکلام قیام قدیم است چہ پاد کہ ترا فہم در آرد  
 آرد و فہم اولیا بار چہ نازکی و بار یک بینی و ارباقہ ششما نبتن او شان  
 پایکی و پیران نیک است و حضرت حقیقت ذات سر موجود است علی انما  
 والسلام و التحیات ظاہر ذات در ذات خود میز موند خود آست نابود نہ چون شکر  
 یافتہ اسرار نام سرد و ہر نام فرمودہ اول ما ملق اللہ نور می و کہ از موجودات  
 انجا پیش داشت بجز انبیاء علیہم السلام بعشورہ تجلیات کجکہ طہ نظام خلقت و  
 کلام شگفتہ و از ناز و انداز حقیقت نشان کرشمہ نامے ذاتی و صفاتی مجربیت  
 را نغمہ نام برد ساکلبین و عاشقین و دل زودگان از بین قرارت مست و مجنون  
 راز بلایے نہ خید از زبان معجز زبان و صفو میان احکام نامے مالکانہ و حکایت  
 شفقانہ از معنوی تا صوری بلوح نامے وجود و منتظر و موجود گردانیدہ نکات  
 مستکلمین تحیر و عاجز ماندہ کار بشری را قیاس کردہ کلام الہی را قویلات

بیشمار و تفکرات بجهت اختلافات سید فرموده هر یک را سه بر آوردن ازان  
 کلام ویلی بر آورد و مگر نید اند ایتمه بیان است و چه کلام است هر که قرارت و  
 فارسی شده بقول مولانا روم رفته الله علیه بیست ما قران مغز بار و آیت  
 استخوان پیش سگان اند اخیراً بجز سالک عیاری نشد و سالک ما بوقت قدرت  
 قران مجید تمام قلب زبان میزد و بلکه لسان قاری حکم شجره موسمی پیدا میکند  
 در روز بروز علو نسبت حاصل میگردد و حقائق الهیه انکشاف مییابد از توجه  
 مرشد خود فدائی پیر خود شوم چه هست و عالمی رسته است که مانا ابلان و  
 و هیچ کس از چه ربی آگاه فرمودند و ازان پس حقیقت صلوة پیش آمدن  
 خدمت ماسه گوناگون در حضور حضرت پیر و مرشد بحر شفقت و بوجه فیاض  
 شان موج شده رشحات از کمال وسعت بچون حضرت ذات بر مرید قطره اساک  
 شجاعی فرمودن میگرفت و میفرماید بگو که من متوجه هستم بسوسه اندات که بنشاء  
 حقیقت صلوة است یعنی کمال وسعت بچون حضرت ذات ازان ذات فیض  
 می آید بر هیئت وحدانی پیر و مرشد من و ازان ذات وحدانی بر هیئت وحدانی  
 من و درین مراقبه رفته رفته از توجه مرشد کامل کمال وسعت بچون حضرت ذات  
 مشهود میگردد که از وسعت علوی این مقام چه دانماید که حقیقت قران مجید یک  
 جزو حقیقت کعبه بجز از هر دو حقیقتین حقیقت صلوة یک صورت است و از کیفیات  
 و ارادات و تلذذات این مقام چه گوید و چیت که فهمد سالک درین مراقبه پاک  
 و قدس حظی یافته میشود خصوصاً در وقت ادائیگی صلوة در نشاء تامدنی  
 و سکر می در آید مشابه رویت قیامت حاصل بنماید چنانکه در آنوقت بجز  
 لفظ نفسی هیچ در تصور و خیال نمی آید و معرکه بنماید که دادگر بر منسه داخله  
 افزوده و هنگامه قیامت برپا و خود از خود از هر دو جهان فراموش بجز ارتطاف  
 آماشا جمال یار نه گو بگو نظر نه هر سو خیال و این حال سالک را در وقت حقیقت  
 الصلوة یعنی وقت پیش آید و رو بنماید متلاً سالک چون قائم الصلوة

کرد در وقت تحریمه دست از هر دو جهان شسته و هر دو جهان را پس پشت  
 انداخته انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً وانا من المسلمین  
 را جلوه گاه کرده از کون و مکان برود دست برداشته الله اکبر گویان در  
 حضور شهنشاه ذیشان جل جلاله و تعالی شانہ حاضر میشود و در خصوصیت و  
 عظمت کبریا فی آنحضرت جل جلاله خود را ذنبیل و عیدیم المثل و لاسنه محض دانسته  
 قربان محبوب حقیقی میگردد و چون در وقت قرات در آید عجب حالتی پیش  
 می آید و رنگی رونماید که عقل وجودی را بصدق و کذب که صداقت آید که  
 با وجود و محویت و فنا که لائق آن مرتبه است موجود گردیده است که بان حضرت  
 حق سبحانه و مخاطب از جناب اقدس میشود و قرات خوانی کردن میگرفت  
 و لسان او گویا بر حکم شجره موسوی بیاید چنانکه در حقیقت قران مذکور شد  
 و عجب حضوری و عجب فنائیت و عجب قرات و عجب سماعت و عقل در  
 عالم سگت متحیر و چون مثله ذبح قرات و سماعت شده بحر و فور عنایت فیض  
 کبریا فی خود و خود دیده تاب از بشیریت بناورده بیت و تزلزل الله اکبر  
 گویان و قتیکه بر کوع میرود بجا بیت خشوع و خضوع مینماید و بزمی اتم مرتبه  
 قرب عبدیت ممتاز شده است تا شوق قرات تسبیح سبحان ربی العظیم گفته ثانیاً  
 بر مرتبه عجب مشرف میگردد و اسراریکه بر وی میوز و لاجرم با قرات سماعت و تسبیح  
 از سر افتادن سراپا پیش فدا نمودن از لذت بوش و خوشی سر بر آورده است  
 لمن حمد گفته قوم مینماید و باز چون خود را دید که در حضور حضرت حق راست  
 ایستاده است و سیر حضوری و تاه ذات در قوم باز جهان صورت رود او که در  
 فهم بنده در آید قاصد و در چون عشوه تا فی در رسید جهانی که ندید  
 دید از خود بروده و له اوده و پوانه و ارقصه و انمی سجود و ر بود و عجب وصال  
 دست و او که صد هزار سر فدائی پایش را بود و وقتی که در جبین انمی سجود  
 حاصل میشد و چه بیان نموده شود که عقل در آن انما جزوی حضرت

مفهوم میگردد و در قیاس منی آید که خلاصه همه نماز سجود است **بیت** سر  
 قدمش بر دهن هر بار چه خوش باشد چه راز دل گفتن بایار چه خوش باشد و  
 چون درین قرب توهمات کثیراً و خیالات شوق و ذوقیه و امثلیر شدن میگفت  
 که عنقا پد ام افتاد و معشوق بکنار رسید بجانہ تعالیٰ و متنزاداته من جمیع الابدان  
 والا و نام. هوش عبودیت و امثلیر شده و عت کبر یائی را فهم در فهم نیار و ده  
 طاق الله کبر گویان مقصد جو یان در جلسہ در آمد چون خود را دید از تنزل  
 و انکساری سوال مغفرت کردن گرفت باری جنیالی و تلمذ ذمی و تو بهی که بر  
 ناشی شده بود **مصراع** که یکبار دیدم دوباره هوس باز بچیت طلب مزید  
 قرب بسجده میر و تلمذ ذمیکه بر و حاصل آید ترک کرنش محال همچو بچه شیر و شیر گاو  
 از مادر مهربان لاچار سر بر آورده در تشبیه شکر و تحیایه جناب باری بر اجسام  
 این قرب بجای آرد و در بنیام عجب تشکینی و مجتہ رویید به که با هم کلام  
 لازم و نیازد و سلام حبیب و محبوب بشیوه فطابت خوش خطابی عبودیت جو هر  
 تجلیات و طایفه سلسله بیعت انبیا علیهم السلام بعثوه با سه مزین شده و تعلق  
 با سه رحمت و برکات در دست خود گرفته خود کدورت ناقه نامتاری صورت بسته  
 بر عباد الله الصالحین. کرشمه فشانمی و عطر سائی و مشک بوئی میفرمود و باین  
 تاشه و مجلس واری بے تماشه از زبانش بر آید الصلوة معراج المؤمنین و  
 حصول دولت این قرب بدون تصدیق و اقرار توجیه و رسالت محال است  
 و تصدیقاً چاشتن کلمه شهادتین را همچو طوطی مست شکر خارا پیشیدن گرفت چون  
 شکر بزبانش رسید نطق خود را بر در و شریف فدا نموده از جهت آنکه این نعمت  
 بطفیل پیروی و متابعت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حاصل گشت و  
 اختیار صلوة ابراهیمی عجب نیکو ایست که در حین ادائیگی صلوة خلوصت یا محبوب  
 حقیقی دست داده بود و آن ندیم خاص و مصاحبت با خصلاص که عبارت از  
 منصب خلعت است که نصیب حضرت ابراهیم خلیل الله علیه نبیا علیه الصلوة

و اسلام است گویا از برکت دو دمان خلیلی و ندیمی خاص را طلب میکند و فیض  
 خلت حضرت خلیل بر خود و وار و کرون است و دستگیری بیاید و رنه حروف در  
 کاغذ و مضمون در اول و کتب با سه کوناگون دیدن و بر عقل خود آنگاه نمودن  
 محض پیره رویت باید دانست که در ادائی نماز نشستن و نوافل و آداب آن  
 کما ینبغی بجا آورده میشود مثلاً از آداب نماز و بوقت نیت کردن بر هر بیت بر خود  
 لازم گیر و در پنج روز و شهنشاه اعظم و وقت قیام چاسه سجود را پیش نظر دارد  
 که خطرات راه ندهد و در رکوع هر دو بر قدم که عجز او انگساری و پس فطرتی بجا  
 آرد و در سجود بر هر دو خدی خود نظر دارد و ناچیز محض از هر دو عالم خود را شمرد  
 و در قعود بر هر دو زانو متحیر و مودب به نشیند همچنین همه آداب نماز را رعایت کند  
 البته حقیقت صلوة جلوه میفرماید و انا که برای جنبه و جمعیت در قیام چشم بند  
 کرده متوجه میشوند ازین امر چیز نام حضور لطائف الهیه پیدا میشود و لیکن برای  
 حضور نیست مای فوقانی حاجت بند کردن چشم نیست بلکه آنجا هر حضور یک  
 هست لطیفه قالب راست و حضور قالب در رعایت صلوة اولی که موافق  
 سنت خواهد شد و بند کردن چشم در قیام بدعت است اگر چه فقرا برای حضور قلب  
 جائز داشته اند همچنین در ساعت قرآن مجید اگر خوش خوانی و شیرین الحانی میشود  
 نسبت خلایق با و ظهور میکند بلکه اگر شخصی قاری بصحت الفاظ و ادائی حروف  
 از مخرج و ترتیل قرارت و کشیدگی مد و نشد بلجن بخواند اگر چه خوش آوازی نباشد  
 البته خوش قلب و صاحب نسبت را حقائق فوقانی جلوه خواهند فرمود و بلکه  
 با و حاصل آید اگر معنی فهمد یا نفهمد تا اینجا حقائق و بنا فهمیدگی خود عرض کرده شد  
 و دانه عبودیت صرفه درین داخل است و بعضی اکابر این طریقت این را علیحد  
 تحمید و ارشاد فرموده اند اگر سهوے افند کار که بیان فرمایند تا بنیایان کحل البصر  
 از میل تسلیم اصلاح فرمایند اگر معبودیت صرفه را علیحد نامند چهار میشوند و  
 معبودیت صرفه حقیقت مملوّه لازم است بلکه صلوة برای معبود و لهذا معتقد

صرفه داخل حقیقت صلوة شد چرا که صلوة بفهمیدگی معبودیت زینت نجته و حصول صلوة بفهمیدگی حقیقت معبودیت صرفه کمال تر از ایش حقیقت صلوة و فهمیدگی عبد معبودیت رازینت نجش عبادت و اسرار نامه عبدیت منکشف کرد و دوازه معبودیت دوازه حقیقت صلوة را عجیباست بسبب فهمیدن سالکان علیجاه کرده نشد و گرنه از موج و تلاطم بحر بے پایان و بے کنار شدن است هنر ارجان فدا و تصدق شویم بر ارشاد و فہم آرائی پیرو مرشد که بر غلامان خود بچہ سهل طریق دستگیری فرموده فہم آرائی و ہدایت کار سے راراه نواختند و فرمودند کہ من متوجہ ہستم بسوسے آنذات کہ منشاء حقیقت

معبودیت صرفہ ہست از ان ذوات فیض سے آید بر ہیئت وحدانی مرشد من و از ان ہیئت شریف بر ہیئت وحدانی من گفتہ متوجہ فیض معبودیت صرفہ شود و کسب را و توجہ مرشد را علی الدوام بکار برد اینجا عجب اسرار ناما و سیر ناما است کہ قدم گنجایش ندارد و سیر قدمی دبا زد تمام شد ہیئت اگر یک سر موسی بر تر پرم پرفروغ تجلی بسوزد پرم پم کہ ازین مقامات عبدیت بود لیکن تبتنا الہی و از فضل بحر معبودیت منظر را موقوف سناختہ و سیر نظری بفرہفتگی مقناطیس بدوزیدگی نظر و انتظاری بصر مردمک پر شہرا کار قرۃ العین فرا داشت و از ہر دو جهان دیدہ بستہ بسوی مقصد حقیقی چشم کشاود و سیر نظری را پیہودن است ہیئت یکے باز را دیدہ برد و خنتہ بد دیگر باز را بال و پر سوختہ پم این مقام عالی از ہمہ مقامات محتانی عالی مقامے است و عجب نور ناما و سیرنگی ناظہوریشود ہر چند کہ سالک در ان مقام پے برد سیر ہر شدن محال معلوم شد کہ این مقام معبودیت صرفہ است کہ قدم را آنجا گنجایش ندارد مگر نظر تا ہر جا کہ کار کند تماشا کند و معنی کلمہ طیب لا معبود الا اللہ اینجا کما حقہ جلوہ گر گردیدہ و ظاہر شد لا معبود الا اللہ مقصد خود گردید در خیال تلذذ عبادت برو حاصل گردیدہ فی الحقیقت استحقاق عبادت بہر نوع کہ باشد حضرت اجیت

غیرہ کسے نہ ارد اگرچہ اسما و صفات و ظہور اسما و صفات کہ باشند چہ جائیکہ  
 ممکنات لیاقت این اسرار داشته باشد و حقیقت شرک اینجائی ماند بلکہ در  
 تصور منی آید از بیخ و بن برکنند میرود و حقیقت عبادت و صلوة درین مقام  
 بر سالک کما حقہ منکشف گردد مگر عقل اینجائاب نیارد و مقام بے وسعت کبریا  
 را موافق عقل خود فهمیده و خود را بعدہ عبادت شناختہ بجز انہر لا تجزئی و تصور  
 نیارد و جاوہ عبادت را بچوصلہ خود شناخت و شیوہ عبادت بے حقیقتی را  
 دیدہ فرمودہ حضرت سرور کائنات خلاصہ موجودات را بر زبان آورد و وصفا  
 عَبْدَنَا كَحَقِّ عِبَادَتِكَ فَيُضِ حَقِيقَتِ مَعْبُودِيَّتِ رَاشِدَةٍ دَانِدِ بَجَزِ عِبَادَتِ مَا دُمِ  
 واپسین ہیچ فعل نخواہد کرد ہرچیکہ تلمذ ذوصالی و سر فر از یہا و مقامات تاکہ  
 بر عابد و منکشف و حاصل گردد از ان ذرہ بر سالکین ماتحت رود ہ ہمہ سلوک  
 بر عبادت معبود فیض معبودیت صرفہ تثار سازد تا اینجا حقائق الہیہ بر نا اہلیہ  
 خود اظہار نمودہ شدہ۔

## فصل ہفتم در بیان حقائق انبیاء علیہ الصلوٰۃ والسلام

پس از ان کیفیات حقائق انبیاء علیہم السلام بطریق تحفہ انام پیشکش کردہ  
 میشود از گوش ہوش بارتعداد و معا و حقائق دانستہ گوش از ہمہ چون چرا  
 خالی کردہ ساعت فرمایند و درجات مقامات مفصلات را لحاظ دارند و بی لحاظ  
 محض و بندی و بیخبر و بے بصیرت مقامات علویات را مہج نمی فهمد چنانکہ قرآن  
 شریف را حروف و کاغذ و صلوة را نشست و برخاست و کعبہ را حجر و جدار  
 قیاس کردہ میخوانند و طوائف میکنند مگر از حقیقت قرآن و کعبہ و صلوة نمیدانند  
 وذاکران بے فہم و بے حظ ذکر را وظیفہ و برکات دانستہ اوقات را  
 بیکار محض منافع میکنند خود را ذکر و شتاغل بے شناسند و از سماعت و قراۃ  
 کتب اولیاء اللہ را بی فہمگی و نارسانی خود کلام بکہ گیرد تا سارع و تغافل

والستہ درمغاک چہل غوطہ زن شدہ است لوث گوناگون بردامن خودی  
 کشند در کشاکشی سے افتند ہر مقامے را فہمی دیگر است و احوال اہل کسب  
 شناسقان و فہمیدگان آن چنانست ہر کہ درابتدای محکم بشنل و مشتقے برو  
 حالتی وارد شود و محویت رو بہ و فیض را فہمیدان گیرد و بے خطرگی راہ آرد  
 میداند کہ حق سلوک ہمین است ہر چیکہ فہمیدم من فہمیدم از واصلان حق  
 کسب لائق کرامت شدم چون درینجال پانغزہ اینم رفت و آنم رفت بر فہم  
 وہم گرفتار شد و اما کہ روابط و صنایع پیشہ خود کرد و خدمت مرشد گرفت  
 و عنان با و پارا سبک سیر گردانید و آنست کہ من ہیج نہالستہ بود الحال را  
 مرا بکشود و سرمہ سلیماننی کشید گنج ہائے ناپید اہد پید رویہ قابل راز مخفی۔  
 گشت و اقرار کرد من ہر چہ گفتم غلط نہی کردم راز ہائے یار ناپید کنار ہ و  
 پروردہ ہای بلے شمار وصل را چہ شمار و دیگر لاف گویان و کرم و کتب خواران  
 را و معروضات سبحان حقائق آگاہ و حقیقت شناسان و حق رو و حق  
 بین اینکہ حقائق انبیا علیہم السلام چہار اندہ اولاً حقیقت ابراہیمی علیہ السلام  
 ثانیاً حقیقت موسوی علیہ السلام و ثالثاً حقیقت محمدی صلی اللہ علیہ والہ و  
 وسلم در ابعاً حقیقت احمدی علیہ الصلوٰۃ والسلام و علی الہ و اصحابہ و بارک  
 و سلم ہ باید دانست کہ ترقیات موقوف بر تعضیل و علیات و بساط و قنایہ  
 است و برین مثال در حقائق انبیا علیہم السلام ترقیات و اعلی درجات بر  
 محبت و عشق و محبوبیت است درین فکر و غور ضرور است مبارک صد  
 مبارک حال پیش منے آید دل از شادیش خود از خود بچو شدہ است  
 کہ اولاً حقیقت ابراہیمی یعنی انیت ذات بذات از مرشد ارشاد یافتہ  
 در فیض شان مملو شدہ حین المراقبہ بگوید انیت منشاء ابراہیمی است ازان  
 ذات فیض سے آید بر ہیئت وحدانی سر شدہ و ازان ہیئت پاک بر ہیئت  
 وحدانی من گفتمہ در فیض انیت ذات بذات متوجہ و مستغرق شدہ

درود شریف را در وسیلہ فیض این مقام گردانیدہ بجائے تہلیل و ذکر درود ابرائیم  
 را مقرب و عادت داشتہ مراقب شود گاہ گاہ کلمہ شریف را در و بطور بازگشت  
 جاری دارد و فیض مذکور را لحاظ آرد و در چندے اسرار و اطوار آن مقام عالی کہ عبارت  
 از خلقت حضرت حق است و درود فرمودن میگردد درین مقام اُسنے خاص و خلوت  
 با اختصاص از حضرت ذات سبحانہ ہویدا شدن میگردد عجب معاملہ جلالت و عظمت  
 مفہوم میگردد و وجہ کیفیت کہ درین مقام عالی حاصل میشود در مقامات عالیہ دیگر بین  
 خصوصیت و کیفیت جلوت و خلوت ظہور نفرمودہ باشد اگر چه از قسم غایت ما و فضل ما و  
 تیسرا باشد چه محائب درین مقام محبوبیت صفاتی جلوه میشود چنانچہ صفات ذات  
 متعالیہ اجویان میباشد ہم چنین ذات صفات خود را نیز در مرت میبارد و محبوبیت صفات  
 را آرائش و پرداختن نماید و ذات را جلوه گر بے می آرد مثل محبوبیت محبوب خط و حال  
 قدر و زلف و عارض و عشوہ پرداز است ازین جهت اینقدر زیبارگی درین مقام نیست  
 بخلاف محبوبیت ذاتی کہما سیجی انشاء اللہ تعالی در حقیقت محمدی و احمدی من نعم  
 قسم مگر متوجو غیب از طیب خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بطرف دیگر نہ شود درین مقام  
 صلوة ابراہیمی کہ در عین شمار نموناند تر قے بخشد این را مقام خلوت و مراقبہ ابراہیمی میفرماید  
 بعد ازین جب صرفہ این را حقیقت موسوی مینامند یعنی محب بذات خود و بوقت مراقبہ  
 این الفاظ گوید من متوجہ ہستم بسوے آنذات کہ نشاء حقیقت موسویت یعنی محب  
 بذات خود ازان ذات فیض می آید بر ہیئت وحدانی مرشد من و ازان ہیئت  
 پاک بر ہیئت وحدانی من گفتہ مراقب شود ملحوظ و مستغرق فیض حقیقت موسوی  
 شود شوق ادنی دبتہ را پیش گیرد ہر چند کہ عشوہ ماے لن ترانی را آرد از خود  
 آرد و کثرت شوق چہل ہدیش نظر داشتہ منظر تجلیات حقیقہ گردد کیفیت این  
 مقام بقوت و درود میفرمود و محبت ذات او تقاے لے بر ذات خویش را کہ عبارت حقیقت  
 موسویت ازان آشکارا تدریج و صفات شدن میگردد و مطلب و مراد از حقیقت  
 موسوی عبارت از محبوبیت ذاتی است پس محسنا مل است و در ہم مانا قصان و نامہ

بسج نئی آید و لیکن از خصوصیت این مقام حجب آنست که در اینجا با وجود ظهور محبت  
 ذاتی نشان استغنائی بے نیازی ظهور و ظهور میفرماید چنانچه در بعضی مواقع بعضی کلمات  
 از حضرت کلیم علی بنی علیہ الصلوٰۃ والسلام که اکثر در ظاهر گستاخانہ صدور یافته مفهوم  
 میشود واقع شدہ نہ فہم را گنایش ندارد و العلم عند اللہ تبارک و تعالیٰ و بوقت  
 انداز مراقبہ دین در دو شریف مشغول شود خصوصاً بعد نماز عینا معمول دارد کہ از یک  
 ہزار کہم بنا تہہ تحلیل و ذکر ذاتی را اختیار است چند آنکہ کند شب در روز مشغول ماند  
 در دو شریف ایست اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آلہ واصحابہ و علی جمیع الانبیاء و  
 والمرسلین خصوصاً علیؑ علیہم السلام این نیز ترتے سے بخشہ فیض ماسے موسیٰ را  
 شب بیداری و قیام کاری و اجتناب از لطائف و صبر و توکل و قناعت را پیشہ خود سازد  
 بعد ازین در حقیقت الحقائق یعنی حقیقت محمدیت صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم  
 مراقبہ شروع کند کہ من متوجہ ہستم بسوے آن ذات کہ ذات و حقیقت محمدیت بمعنی  
 محب و محبوب بذات خود انسان ذات فیض سے آید جہتیت وحدانے مرشد من از ان  
 چیت پاک بریت وحدانی من گفتہ مراقب شود و ابن درود شریف در خود سازد  
 اللهم صلی علی سیدنا محمد و علی آلہ واصحابہ افضل صلواتک عدد معلومانک و بارک وسلم  
 درین مراقبہ کیفیت وارد کہ در تحریر راست نئی آید و اتحاد خاص با سرور ہمہ مقاصد مستبر  
 آید و بر تہہ اتم رسد و اسرار سے محمدی بطور سے پیوند کہ اظہار آن موجب فتنہ و انباشت  
 راز است بلکہ رفہ توسط ظاہر میشود مشہور سے گرد و اینجی معنی ادا دے را فہم کر و نیت  
 و سائت را چہ گنایش دار و اینجی گنگو سے را چہ یار او زبان را چہ مجال کہ پیشہ غازی  
 لیس و لسان غمازان بریدہ میشود من فہم فہم ہر کہ ابر بستر یک رنگی ہم آغوش و  
 ہم کنار باین ہمہ محبت با حویب و محبوب خاص خدا صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم  
 صیبر آید جمیع امور دینے و دنیوی جزو سے و کلی ترک دہہ جز محبوب حقیقی را ایسچ  
 نہ بیند بقول قدست مست و ہوش ماند رُباسخی مر جباستید سکتے مدنی العربیہ  
 راں و جان باد فدایت کہ جب خوش لبتے من بیدل جمال تو محب جیرانم اللہ اللہ

بہ جمالت بدین بر العجبی - حقیقت محمدی راہر کہ فہمہ دیگر چہ وانہ کار از کفر ننگ خود را  
 فراموش گرداند کاسنہ کہ انی را ہم ننے را بر ننگ اثبات پارہ پارہ کردہ بر حقیقت محمدی  
 قائم گردون بعد حقیقت احمدی عجب حقیقتی است ہر در سر را زور را ز و ناز بر ناز مال  
 است فہم عقل را چہ امتیاز کہ درین پسے بر و بگو یا پیش تو خوش پیش آید مگر چو نہا ہینا  
 و زبان بریدہ بر دستگیری مرشد مراقب شود بگوید کہ من متوجہ ہستم بسوا آذات کہ  
 متا حقیقت احمدیت بمعنی محبوب بذات خود ازان ذات فیض سے آید بر بہیت  
 وحدانی مرشد من و ازان بہیت پاک بر بہیت وحدانی من ہون درود شریف کہ در  
 حقیقت محمدی علیہ الصلوٰۃ والسلام ماکور شدہ بخواند و ملحوظ فیض ذاتی کہ عجب خیر  
 یعنی حقیقت احمدیت متوجہ و متصور شود رفتہ رفتہ رقتہ رقتہ علونبت یا شفقان انوار ظہور گوی  
 درین مقام چہ و اناید کہ بجز عیاسے محض یافتہ نمیشود کہ این حقیقت عجب تر حقیقت  
 است کہ حقیقت احمدی عین العین حقیقت کعبہ معظمہ است این نازکے و باریکے را بنور  
 فہیدن است بلکہ ہمسم قاصر است نہیدش نے تو اندہا کہ حقیقت کعبہ در حقایق آیتہ  
 و حقیقت احمدی در حقایق انبیا است مگر کثان حقایق و واقعات روز شکر  
 است کہ حقیقت کعبہ ظہور عظمت و کبر بانی میساید و حقیقت احمدی کے عظمت  
 و کبر بانی خاصہ محبوب است کہ در عجب محبوبیت و سجودیت ہر دو شہینات احمدی است  
 و چنانچہ در ذات محبوبیت صفائے بوی یعنی محبوب با از صفات جمیلہ خط وصال و غیرہ میساید  
 کہ موجب عشق میگردد و ازینجا از ہمہ ذاتے و صفائے محبوب ما ہر ما سے آن محبوب است  
 پس اندین اسبج گفتن نے تو اتم۔

فصل ہشتم در بیان مراقبات متفرقہ و جب صرفہ و الاعتین و ضمیمت  
 صیف قاطع و قیومیت و حقیقت صوم

در چا مراقبہ جب صرفہ ذاتیہ از ہمین حقیقت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم

و آنچه آن گوید که من متوجه ہستم بسوے آن ذات کہ منشاء حب صرفہ ذلے است  
 ازان ذات فیض سے آید بر بہیت وحدانی مرشد من و ازان بہیت پاک بر بہیت وحدانی  
 من گفتہ مراقب شود و ذکر اسم ذات و فی اشبات را زیادہ و رودار و بلکہ اسم ذات را بلکہ  
 و قالب بہت شغل دارد در اینجا کمال علویت برنگے در نسبت باطن ظاہر میشود این مقام از  
 مقامات مخصوص ہرورماست و دیگر ابیاء علیہم السلام را درین دخل نیست بیان آن  
 کردن و انکشاف را نمودن نمی توانم بی رنگی را چہ رنگ آدم مرشدان مایان بر ہر کس کہ نظر  
 سرفرازی و سربندی سرفراز کردہ اند از توجہ حال بحالش رسانیدند حال را چہ مجال کہ با قایل  
 آید بعد ازین مراقبہ لائقین بسبب اطلاق است و اینجا ہمچنین گفتہ مراقب شود یعنی من متوجه ہستم  
 بسوے آن ذات کہ منشاء لائقین است ازان ذات فیض سے آید بر بہیت وحدانی مرشد من

و ازان بہیت پاک بر بہیت وحدانی من اینہم از مقامات خاصہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ  
 علیہ وآلہ و اصحابہ و سلم است و اینجا ہم سیر را گنجائش ندارد بجز دستگیرے مرشد و انہم قلب  
 و زبان را یارائی ندارد کہ بکلمہ بیان در آگاہی رباعی نامش بزبان گفتہ از بے خردیت  
 و عفتش بدمان گفتہم از بجزد بہیت - انصاف چنانست کہ دامن گفتن فی الجملہ  
 چنان گفتہم از بجز دیکت مقام لائقین مقامیت ندارد و در اینجا خاص  
 ذات بہیت است و سیر نظر سے و تصور سے را راہ نذہ صفات ہم  
 و در اینجا راہ نیافتہ در بحر حیرت مستغرق شدہ بہیت دارد و در ورطہ  
 سسم بگم مستغرق اند ساک را در مقام فنا و بقا را تصور سے ندارد حال او  
 بعد ہمویت دارد قول صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم ما عرفناک حق معرفتک و در اینجا سزہ  
 بہیت مناعت نیست کہ از پرہ برون افتد راز - ورنہ در محفل زندان بہیت کہ بہت  
 تا انجام مراقبات تمام گشتہ در بیان بعضی مقامات از راہ سلوک علاحدہ افتادہ بطور سرفرازی  
 غلام نازکی بیضا حضرت پیران و سگیہ این طریقہ غلامان خود را بتوجہ محنت زخمی  
 عنایت و سرفرازی میفرمایند اظہار آن بشکر ریز سے بیان نمایم بدانکہ مراقبہ سیف قطع  
 محاذی دائرہ ولایت کسب سے واقع شدہ است کہ سیف نام این مراقبہ برائی

آنست و فقیکه سالک درین مراقبه قدم می بند چون مرشد ارشاد فرماید و توجه نماید  
 مالک نامانند شمشیر برنده نیست و نابود میسازد و از سالک نامی و نشانی نمی گذارد لهذا  
 ازین مراقبه را سیف قاطع نام نهاده اند و رابطه او چنین است که متوجه همه بصری  
 که سیف قاطع است از آن سر فیض می آید بر بهیت وحدانی مرشد من از آن بهیت  
 پاک وحدانی من گفته چشم بند کرده بنشینند و نغمی اثبات شروع بطوریکه لارا از زیر ناف  
 برود و تا بگام رساند چنانکه گذران بر اخصه و نفس گفته بالا بگام برسد آنجا که گفته  
 بضرپ و شدت تمام الا الله را به تنزل فرود آمده تا زیر ناف برساند بپنجاه کشدگان  
 در مدت قلیل توجه بر پرورد مرشد و کثرت ذکر و فکر و اثری سیف قاطع یعنی شمشیر  
 برنده پیدا گردد و آنحال بهر کس که نظر اندازد البته ضرر رسد باید که گوشه گیری اختیار  
 کند و بر کسی خود را عرض نسازد چون حالت فرود آید و خلایق پدید آید و گرنه گوشه گیری  
 و نحو انور می آن سالک اختیار کند و دیگر دایره قیومیت مراقبه ایست از کمالات اولوالعظم  
 ناشی شده است و رابطه این مراقبه و ذکر و فکر بچو کمالات اولوالعظم است لهذا  
 بیان آن فرموده شد اگر چه اینهم در دایره سلوک واقع است لیکن معمول حضرت  
 پیران کبار برای توجه درین دایره نبود سرش آن تواند بود که قیومیت منصب  
 انبیا و اولوالعظم است و باین منصب عظیم آن شان امت مرحومه امدت تمام  
 حضرت محمد الف ثانی و حضرت ایشان تواجبه محرم و موصوم و بعضی فرزندان و خلفا سے  
 ایشان را رضی الله تعالی عنهم سرفراز فرموده چنانچه حضرت غلام علی شاه صاحب رحمۃ الله  
 علیه و حضرت پیر یادستگیر ایوم زمان قطب دوران حضرت شاه سعادت صاحب  
 بودند پس هر کس را مشیت ایزدی باین منصب تعلق میآورد و حضرت پیران ما  
 سرفراز میفرمایند چه سرفرازی و چه عنایات و چه توجهات پیران کبار است چنانچه  
 ابو سعید صاحب مجد دی در رساله خود میفرمایند که روزی بنده فاتحه پیران خوانده  
 متوجه دایره بودم احوالی و اسرار می عیان آورد که بغیر آن بزبان راست  
 نمی آید و بقیض خاص ازین دایره شرف کردیم این منی که بنده سرفراز هستم

ایشان عرض نمودم فرمودند که باین دایره توجه شده باشد تا درین سخن امیدوارم که اللہ  
بتصدق فرق مبارک حضرت پیر دستگیر سر فراز فرماید اللہ الحمد والشکر پیران طریقت  
مارا چه قوتی و چه مرتبه عظیم دست داده است که تعریف آن در زبان قلم نمی  
گنجد و بلوغ فکر نمی درآید و هم دایره حقیقت صوم که محاذی آن حقیقت قرآنی  
واضح شده است چون توجه پیر دستگیر و مرشد نادمی الی اللہ بمرید دستگیر  
شود و منظر سر فرازی بر هر که رسد آن غلام را غلام نوازی فرموده و درین  
دایره عالی توجه میفرمودند و از آثار و انوار و به حقیقت حال پیران غلام وارد  
میشود چنانکه علامت خاص و صدسیت باخصیص ظهور نموده ازین حقیقت حظ  
وافر گرفته میشود بیان اینحال مجال کیفیت و مذاق این حال بحد هر که دارد گردد و  
آن مخلوط حال شود و در تصور مقال ناچند و بدیدگان گفتن دشمنان و فهمیدن و  
ذائق شدن چه پیران این برکت توجه پیران ما است که ما غلامان را سر و ازیت  
الحمد لله علی ذالک و فائده بدانند که صمیمیت پیران ما کرده شود و چه طور فهمیده  
شود ترا آفرین بر تقدیر آن سالک که چون سلوک تمام کرد و از کیفیت نا حظ برداشت  
از باطن پیر دستگیر ششمه بباطن خود دزد از انوار پیر و مرشد سائق شده مشعل دار  
منور گردیده جو یای مشرب پیر خود شده مدت ناشاق و سوال معرفت -  
صمیمیت پیر خود کرده آرزو رایی در پس جوش دهد و آتش عشق بیدید خوب  
خود شعله زن کند بعد مدت ناخرم و شفقت پدیدار شود آنگاه از صمیمیت  
خود آگاه میدهند چنانچه جناب حضرت پیر دستگیر ما شاه سعد اللہ صاحب  
حضرت غلام علی شاه صاحب از سینه خود چپ پانیده بصمیمیت خود آگاه و  
حضرت پیر دستگیر را حضرت ایشان تشبیه مرزا صاحب قبله و حضرت  
شهبه صاحب را حضرت شیخ الشیوخ محمد عابد رضی اللہ تعالی عنہم  
مشرقی ساخته و حضرت شیخ از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم  
بصمیمیت کبریا امتیاز یافته اند صمیمیت پیران ما عجیب تر صمیمیت است

بعینه ضمیمت حبیب خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم درجه بدرجه رسیده است  
 این فحیدین عقل و دور فہم رسا باید و گرنہ پروبال سپرد طیرا کہ اینجا قاصر است اللہ تعالیٰ  
 ساک را ہدایت دہد کہ از مستحکم دارد و گرنہ از مرتبہ پیر واقف شدن چہ مجال و چہ یارا  
 و در سلوک داخل شدن و عقینت از حقیقت پیر واقف شدن محال بلکہ تا تحصیل  
 سلوک ہم پیرا ششناختن مقدومی ندارد سبحان اللہ قربان پیر دستگیر خود شویم  
 کہ او تعالیٰ چہ جمالی و قوتی حضرت ایشان را عطا فرمودہ است کہ ہا نفس سنگ گر گین  
 پرووران را یک توجہ بہ تہ قرب می نوازند و مرغی بے بال و پر را باز از اشہب

میسازند چنانکہ نقل است کہ در رسالہ ساوک تصنیف خود حضرت ابو سعید صاحب  
 مجددی رحمۃ اللہ علیہ میفرماید کہ بر اسے ضمیمت بار ما در خدمت فیض در جنت

حضرت پیر دستگیر عرض کردہ بودم تا آنکہ سال ہزار و صد و ہجری در ماہ صفر بندہ  
 حتم قرآن شریف کہ در حضور پیر نور در ثوابل او این میکدم با تمام رسید بعد از حتم بہ  
 بندہ را ارشاد کردند کہ از ما چیز سے خواہشی کہ داری بخواہ بندہ عرض کردم کہ امید دار

ضمینت حضرت ہر ہم بندہ را از رعایت بندہ نوازی نزدیک خود طلبیدہ و بسینہ مبارک  
 خود چسپانیدہ تا دیر تو چہ فرمودند احوال بر من ورود نمود کہ انہما آن اسرار ممکن نیست و در

انوار مبارک آنحضرت استغزاتی ہم رسید کہ باطن من آیینہ واری مقابل باطن مبارک حضرت  
 ایشان شدہ ہر چہ در آن حضرت موجودا بعینہ در باطن بندہ نمودار گردیدہ است بہنجیک  
 فرق در میان ہر دو باطن باقی نامند - سبحان اللہ چہ قدرتی و قوتی پیران مایا  
 را قادر حقیق عطا فرمودہ است فکر امیدان تنگ است و پاسے عقل تنگ است

- تمت طریقتہ نقشبندیہ رحمہم اللہ علیہم -

من بعد این ناہل و نادانستہ محض و بی ناما انہی و نارسیدگی خود و ہر چیکہ یاد  
 آوردم بان بیوصلگی خود رسیدم و در طریقتہ قادریہ عالیہ بندمت با سنے طالبان  
 صادق عرض پردازم غور فرمایند و عمل کنند -

پہر آنکہ اسے ساک صادق باید کہ خود را در طریقتہ ہذا محکم و مستحکم داشتہ اعتقاد

راه طرف راه نداده دست و پا هر سوترند . شریعت قائم القدم شده در طریق عالیه  
 قادریه بعیت گیر و خدمت مرشد پیموده خود اختیار کند که در قلب او بجز مرشد خود  
 حضوری دیگر نیاید آنرا سلوک و اتقا و توجه فائده ندهد ورنه قصه خوانی و پیرشاهی  
 و در مجالس لاف زنی است ازین خیالات و قیاسات راد و داشته کم یقین به  
 بسته راه طلب مولی بر گیرد همچنین سالکان را تعلیم فرمودن و طریق سلوک نمودن آن  
 بلکه طریق سنت اولیا ، الله است و آن اینست اولاً توبه داده در بعیت داخل فرموده  
 تا کید اجتناب شرک و بدعت و ترک خلافت شریعت کرده و ترغیب پیروی و اتباع منن  
 و سعی مستجاب رسانست فرموده که خوانی و سخن خیزی تا کید داشته از شراره فرایند .  
 ارشاد قادریه رابطه اول یعنی ذکر قلبد که قلب بسوسه پیمان چپ مائل بکلیه بکل  
 صنوبری است چشم بند کرده و لا اله الا الله را از قلب بر آورده و لا اله الا الله را بر انا  
 ضرب نماید معنی اش لا معبود الا الله تصور روار و چنانکه اثر در روید آید چند مدت  
 دوام باید کرد که در قلب اثر نفی و اثبات پیدا آید یعنی عادت کلمه جاری گردد  
 و گاه گاه از تصور صورت فنائیت بند و حرارت در قلب پیدا آید و بوقت مراد  
 علی الدوام صورت شیخ رابطه حاصل آید و نور برنگ زرد و از سخت و فوق و  
 چپ راست و پس و پیش باریدن و زیدن گیرد و شعله نار عشق از قلب  
 مشتعل شده آه و نغمه و بیقراری و سوزگریه زاری از هر صورت و از معانیه  
 جمال بیقرار و برق دار گردد و از شوق تماشا و جمال یار و آینه قلب مستظر  
 شده بیقرار ماند این را رابطه قلبی می نامند اگر سیکه ازین حالات بر سالک بخواهد  
 و مسئله دیگر در ازین پیش هدایت و اوان منع است چونکه طالب مجهول و  
 کم همت است بلکه شوق شنیدن دارد و پیش همچنین کسان کینیات بیان  
 نمودن طریقت را بد نام کردن است بلکه قطع فیض باطن شدن است و راز  
 الهی را فاش کردن است و بدست کم نظر فان و کذبان کوس لانی نمودن  
 است همین کسان از زبان بزرگان شنیده کتب خوانی کرده خود را نادوی و

و مرشد مشہور کرده پچارہ مشتاقان و طالبان حق را از حق دور انداختہ بدکلام  
مسخ کرده بے فیض و بے مقصد محض کنند خود را موحد و عارف مشہر سازند۔

اللہم احفظنا من صحبتهم و کلامهم۔ ازین صحبت صحبت علما ظاہرین بہتر است کہ از اسلام  
و ایمان قایم ماندہ۔ راہ حجت باسانی میگیرند ذکر و روحی کہ لطیفہ روح و آن زیر پستان  
راست بقاصدہ و انگشت باید کہ لا را از قلب کشیدہ و اللہ را بکوت روح بر آورده و  
الا اقدر را بر قلب ضرب نماید جبراً و قوتاً و ثانیاً بہ لفظ الا اللہ بروح ضرب نماید ہم چنین  
سہ بار ضرب فقط لفظ الا اللہ۔ اسہ بار بروح ضرب نماید تا کہ یک ذکر کامل شود  
و معنی نفس اثبات را لا مقصود الا اللہ لحاظ کردہ صورت واثره آفتاب تصور وار و گذشت  
ذکر ہب را آن صورت آرد یعنی کہ از قلب تمام سینہ بچو قرص آفتاب تصور یدہ مقصود را  
پیش نظر وار و خود مستغرق آن نمود گرداند بوقت ذکر بیک تشہد بہ نشیند و یک  
جلسہ پنچہزار بار بطور مذکور ذکر مع فکر نماید رفتہ رفتہ آن نور مالذہ برنگ سُرخ مجھاشدہ  
مستغرق گرداند آنوقت خود را از آتش شوق بالا افروختہ شوق و ذوق را ترقی فرماید  
و خود مستغرق گرداند حتی کہ آن نور قایم گردد و در دل صوت غیبی شنیدن گوید و  
سیر روحی بطرف ملکوت متوجہ گردد و اسرار فوقانی وارد شدن رود۔

### ذکر نفس معہ لطائف ثلاثہ

اینجا سیر ملکوتی سے کردہ رو بجز سیروت سے آرد و آن چنانست کہ لطیفہ نفس مقام  
آن نانا است و مقام سر میان سینہ و مقام حقیقی پیشانی کہ مقام سجدہ است  
مرتبہ عبودیت بطور ریچوند و ولایت علیہ تکشف گردد و وسیر ملائک علی طیرانی گردد  
و مقام لطیفہ اسخف بر تارک مورد فیض مقام محمدیست و مشرب محمدی ہم بینامند  
و اہل استفادہ ماہران سیر نفسی دستغرقان بحر عشق جمال بیدنگی خوب نمی فہند  
و رابطہ ذکر آن اینست کہ لا سا از زیر ناف بر کشیدہ تا بالا کے گام برساند و معنی  
لا تصور وار و کہ نیست و نابود شدہ کہ آن ذات ہوا تقدیر باقیمت بھارج یعنی ہر ذرات  
خود فنا کردہ لحاظ داشتہ باین مفہوم کلہ معینہ تصور یدہ مستغرق شود مگر اس

مقام نفس نور سے چھو خواہہ بالاسے اسنے یک سویر آمدہ و ازینجا الہ را فرو آوردہ بہ  
 کثف راست آورد آرا از لطیفہ روح بحسب و حرکت کشیدہ لفظ اللہ اسم ذات را بقلب  
 ضرب نماید پہچان کہ جلد از تحت تا فوق فاش شدہ ذات او تعالیٰ اجل شانہ باقی نامہ  
 و نور از بالاسے فرق تاپاسے چھو چادر آب پوشیدہ شدہ مستغرق تصور نامہ چھین  
 طور رابطہ تصور نور کہ از نفس و شکل خواہہ تا فوق الراض شدہ چھو چادر وار تمام جسم  
 پوشیدہ باشد مننے کہ از درون و از بیرون کہ خواہہ برونی و چادر سیہ و سیہ یکون  
 شود و چھین طور بجزبات کہ در سماعت ظاہر سے و باطن سے ہیچ نہایت بجز صوت نفس  
 اثبات کہ ہیچ در سماعت نہ درآمد شدہ از کثرت شوق و در ہا فاش شدہ اثبات  
 بظہور سے و تاپہ برین منوال مگر رابطہ عادت فارو در آخر شب و بہ تنہا سے و بجز سے  
 از خلایق کہ خیال کسے شنیدن را راہ نذہد مننے کہ در بجز فانی شدہ و تا بقا سے ہوش  
 آتش شوق دیدار مقصد افروختہ بالا زودہ میگیرد مننے کہ خود خو نہایہ درین ایام کم خفتن  
 و کم گفتن بلکہ ترک صحبت خلایق و کثرت زاد یہ گیسے عادت گیرد شب و روز کثرت  
 ذکر را شوق فارو تا کہ ذوق راہ نماید درین ہنگام از توہم مرشد و فیضیاب صحبت اکثر  
 اوشان تجلیات انوار آفاتی حشو تاشدہ انگشتان سے گردہ چنانچہ بقولہ تعالیٰ اللہ  
 نور السموات و الارض ایجا مرشد کمال و باو سے آگاہ دل مستگیر سے و کار نظام  
 نوازی فرمودہ ارشاد میفرماید کہ فرمودنے است و آگاہ کردنے است و گرنہ شرک  
 و کفر ہے است چون فیضیاب و مستفیض شود در بجز وحدت ابنہ او غرق شدن سے  
 گیرد و آنوقت فہم باید کہ یک وجود وجود است و ہر وجود باہم وجود آن مجہد را یک  
 وجود داند و تعدد ہر دارد و کل را یک وجود داند و باطن او ہسم یک وجود است کہ کل را  
 محیط است ایجا چاہنے نازکت است سا لگ را سکر و غلبہ ای و بسیر آفاتی محو گرد  
 و تجلی انوار آفاتی ہے در پنے رو و گرد و تا باختیار خود مسیح بر بان نہیاد  
 و ہر چیکہ در بے ہوشگی در آید بہ ہوشیار سے تو یہ وہ ایجا من فہم فہم  
 این را بسیر آفاتی سے گویند از بسیر آفاتی مقامات خود را واقعہ کرد و مگر

مرتبه باطن را پنج زوال نیت و از خطرات آفاقی محفوظ ماند و بنحیال نفس مستغرق و  
 مضمحل ماند و قوت سیر آفاقی بر دو گونه است یکے آنکه موجودات را در خود معائنہ کردن  
 میکسیر و چنانچه پیش گوئے و اخبارات قلوب و مکان و احوال مشارق و مغارب و صحبت  
 اولیاء اللہ و حوادث زمان و چگونگی مردگان و زندگان و احوال ملاقات ارواح و  
 معائنہ ملائک و سیر ارشے و سماعی پیش آمدن و مشکل شدن بود یا اگر دو و اهل فناء را این  
 نیز داخل خطرات است .

دو دیگر قسم سیر آفاقی را قوتے پیدا کرد و غالب آمد بر آنکه در آب شده می آید  
 و در آتش آتش شود و بیاد و یاد شود و سنجاک خاک شود و تجلیات انوار صفائے دروساگر  
 کشته بر همه بود و کمالات سائر گشته قوت پیدا کرنے و طیرانے حاصل میکنه مگر جوهر  
 مقصد از دست ندهد این همه را کیسه گزاشته بحر محیط غوطه زن شده فتنه کرد و  
 این همه را یک وجودیت پس پرده موجودات وجود کل وجود وجودیت واجب الوجود  
 که آن ذات است که نسبت آن بسیار موجودات است که بساکن مورد و گرد این قسم  
 اعتقاد افضلترین فهم است و در بینان وجود و شهودے این را نمیاند و چون ساکن  
 را دوامیت حاصل آید استغراق و فنا ابد حاصل گردد بالاترین از مقامات مقام محمد است  
 که باتباع شریعت دائما آرزوے باطن مستغرق شده ظاهر به شریعت پیراسته آید  
 ماند و او ام لیل نهاری هیچ فعل حرکت از شریعت دور نماند بلکه پیراسته قرار است  
 شریعت ماند برین مثال احوال کیفیات و کتب بسیار منبسط است چنانچه یکے از اکل  
 اولیاء اللہ پیش شاگردان و مریدانے خود استغفار فرمودند که سالگشتہ ما  
 چگونه افعال و حرکات ما گزشت و چه طور بطور آمد همه ما یکے ایسان شده عرض پروردگار  
 شدند که حضرت به معمول قدیم خود بجهت مراتب شریعت طهارت و غسل و وضو و نماز  
 و روزه و نسیء و سنن و سجده و نوافل و قرأت قرآن با عادت قدیم  
 گزاشتن ما وافر نمودن هیچ سزواتفاوت نفر نمودن بوقت خواب خواب و  
 بوقت بیداری بیداری هم چنان که بود عمل نمودن گوش فرموده ارشاد کردند

کہ این سال من در خود بخودم خود را فراموش کردم کہ بر من چہ گوشت و از من چہ صواب شد ہمیشہ قوس تہ ندا شتم الحمد للہ مقام من بمقام محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حاصل است چنانچہ ہر دے را مقابیت بمقام ہر نبی پس جاوہ آن ولی جاوہ آن بنی است چنانچہ حضرت سیدنا عبد القادر جیلانی قدس اللہ امرارہم فرمودہ اندہ شعر وکل ولی قدم واسے علی قدم البنی بدر الکمالے ؛

این اعتقاد افضل ترین اعتقاد است پس سالک را باید برین اعتقاد و افعال و اقوال و اعمال با تباہ شریعت طریق وارد و گرنہ خوف و پریش است و نہ ہر محققان اہل وحدت با وجود غلبہ حال توحید از شریعت یکسر مو تجاوز نہ گیرند و ہر مہر کہ خلاف شریعت کار کند و اقرار توحید و جود صی علانیہ و بر ملا نماید اورا مہی کاذب و مہر و زندقہ باید گفت اگر از کسی در حالت سُکرو بے خود سے حرفے خلاف شریعت بر آید و یا فعلے خلاف شریعت ازو سے صادر شود و معذور باہیہ و اشتہار اگر با وجود ہوش و شعور ترک شریعت نماید فاسق و ملحد باشد لغوذا باللہ

مِنَ هَٰذَا الْقَوْمِ -

## فائدہ

سالک این مقامات نگاہ داشتن واجب و ضرور است و آن این است تجلی کہ ظہور حق است بر دیدہ دل سالک و آن چہار قسم است اول آثاری و دوم انجالی و سوم صفائی و چہارم ذائقے۔ و آثاری آنت کہ بصورت جسمانیات کہ عالم مشہادت است از باطن علوی و سفلی و مرکبات بہ صورت کہ حضرت حق را بیند در عین تصور رویت فرم و اند کہ حضرت حق است آثر تجلی آثاری میخوانند و از جمیع تجلیات آثر سے تجلی صورتے و در صورت این ان مشاہدہ نمودن آتہ و اعلیٰ است۔

و تجلی انعمائے مثل بانوار مستلونہ میناید یعنی حضرت حق را بہ نور۔  
سبز نور سرج و نور زرد و نور سفید پید۔

و تجلی صفاتی آنست که حضرت حق بصفتا سبعه که حیات و علم و قدرت و ارادت و سماع و بصر و کلام است تجلی شود و گاه باشد که تجلی صفاتی متمثل بنور سلیمان بنیاید یعنی حق را متمثل بصورت نور سلیمان بیند -

و تجلی ذاتی آنست که سالک در آن تجلی فانی مطلق شود و علم و شعور و ادراک مطلقاً نماند و تجلیات مذکور بحسب صفاتی اوقات تجلی علمیه متفاوت است اگر حضرت حق را تجلی است فاما اگر خود منظر حق شود یعنی بیند که خود حضرت حق است اتم و اکمل است زیرا به تحقیق در ضمن آثار زیاده است و در جمیع مراتب تجلیات مذکوره حضرت حق را دیدن با خود منظر حق شدن در طریق تصفیه واقع است و شنیدن موسی علیه السلام ذاتی انی انا اللہ رب العالمین و حدیث شریف رایت ربی فی احسن صورته و من رانی فقد رای الحق شود عدول اند بر خود از تجلیات و بقا با اللہ که بحسب حال کمالان و اصل رواست میدهد آنست که بعد از قفا سالک در تجلی ذاتی بقا حق باقی گردد و خود را مطلق بے تعیین جهانی و روحانی بیند و عالم خود را محیط ذات همه ذرات کائنات مشاهده نماید و متصف بجمیع صفات الهی باشد -

### فائده

پس از اینجا بیان عالم تا که اصطلاحات صوفیه علیه الرحمته درجه بدرجه اند محل را مفصلاً و مفصلاً را مجملاً که در طریقه قادریه عالیہ بیان کرده شده از ابا مان قلم و اینها هم و هر آنکه سلوک گرفته را عمل کرده همید و لذتش حاصل کرد و کیفیت سیر زبانی و بکلیت زبانی را شنیده شود و از عشق محمدی با انجام نمره حاصل کند پس باید دانست که اول مقام عالم ناسوت عین وجود است یعنی این همه عالم موجودات است عالم ناسوت مینامند و بعضی عالم شهادت و عالم ملک و مثال و عالم بیداری هم میگویند و این عالم باید رجه انتهائی و آخر مرتبه ایست و درین عالم وجود را بکمال لذتی است پس هر طالب را که طلب حق بشوق دارد اول باید که عشق پیدا کند و بعد از آن بر ارشاد مرشد سجاسه گوشت

تنهایی نشسته صورت شیخ معشوق خود گرداند یا بگمان نیک بصورت مجازی عشق  
 داشته باشد بطریقش آشت چشم خود بند کند و صورت معشوق را بعشق اتم بدل متوجه  
 شده از چشم دل به بیند بلکه در دل خود بنشاند و با او دید بازی بکند و مقام دل از رسیدن  
 بطرف پستان پیم مائل به بیلود و انگشت زیر پستان است بشکل صنوبری من کل  
 الوجوه بر صورت معشوق خود را متوجه دارد و خطره را اصلاً دخل ندهد و سواس و نیاید  
 پس آن تصویر در قلب صنوبری تعلق پیدا کند رفته رفته در دل صورت معشوق  
 معاینه گردد و دست خوشگوار در دل نشیند پس این دل صنوبری و آن صورت موجود  
 که دیده میشود همین عالم مثال است که لذت وجودی حاصل میشود بعضی این را از عالم  
 ملکوت جدا گانه می شمردند و بعضی بعالم ملکوت داخل میکنند و بعد این طریقه شناختن  
 ملکوت بیان کرده میشود و این عالم را عالم ارواح و عالم غیب و عالم لطیف و عالم  
 خواب میگویند و هر چند که عالم ملکوت بصورت عالم ناسوت است لیکن عالم ناسوت  
 قانیست و عالم ملکوت خلالت آن و عالم مثال کلید است بعالم ملکوت و چنانچه عالم  
 صورت را که می بینند و هم چنان چشم بند کرده دیده میشود و آنکه چشم بند کرده دیده  
 میشود و شکل روحیست و چشم و اگر در نظر در آید و آن شکل پدید است و چون هر  
 کسی که خواب رود یا بهوشیار غافل ماند و آن شکل روحی که متمثل به جسم ظاهری جمیع  
 اعضا و سواس وجود شده بوسیله بدن لطیف با عالم ملکوت سیر میکند و هر که  
 خود را صاف پاک از کثافت ظاهری بدل دور شود و از او ارواح اولیا را الله  
 و تجلیات ملکوتی دیده پاکیزگی و صفائی حاصل میکنند و دل هر کس که زیر کثافت و  
 تحفالت پوشیده شده است هون آفات و تاریکی که در عالم ناسوت گرفتار شده است  
 در پیش می آید و خوابهایی بد و تصورات ناشایسته بطنه رومی آید هر که در خواب  
 می بیند و نتیجه اش بسم بد می بیند پس انسان را باید که از ذکر الهی شب در روز دل  
 را صیقل کرده منجیه سازد تا که لون و لثس هویدا و روشن گردد تا که صورت صورت ما  
 اولیا را الله و فرشتگان و تجلیات ملکوتی بقلب او منعکس گردد و باید که صورت

شیخ خود در دل خود جانشین گرداند بلکه دل خود صورت مرشد گردد درین حال البته  
 صورتهای اولیاء الله و پیغامبران ظهور میکند بلکه هر اراده که کند و سوال در پیش  
 آرد جوابش حاصل گردد و دل را یقین و تسلی حاصل خواهد شد و هر گاه که صورت  
 شیخ خود به بیند و رابطه حاصل کند از مرشد خود بزیارت حضرت سرور کائنات  
 صلی الله علیه و آله و سلم انجام نموده در خواست کند و عرض نماید که بزیارت  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شوم البته بوسیله پیران کبار و مرشد  
 خود بزیارت مشرف گردم هر گاه که از عالم مثال در ملکوت داخل شد و نیک و بد  
 ارواح با ملاحظه کردن گرفت و ملائکه را بر اسم بطور روح در نظر آمدن گرفت آنوقت  
 لازم که این کیفیت و احوال را چندی از دست ندید تا حقیقت عالم لطافت که  
 اصل است این عالم سایه اوست خوبتر روشن شود و آنوقت هر چه خواسته  
 در این مشاهده کرده شوی چون در عالم لطافت نسبت تمام بهر سده ترا مبارک  
 باد که عالم ملکوت بر تو منکشف شد لیکن اصل مطلب را پاس دارد و از دست ندید  
 خود را درین ورطه لذات غرق سازد و منظر بر عالم صورت داشته دل ندید  
 و کشف و کرامات را خواهش نکند و درین مقام مرتبه کیفیت و کرامات بسیار است  
 و سیر باین عالم توجه بالکمال داشتن موجب تنزل است چونکه این عالم بدرجه  
 تحتانیست از مطلب اصلی و مطلب اصلی را گم کرده درین عالم غرق شدن بسیار  
 ماندن است بسیار پایا در دل شده اند سالک را ازین مقام عبور کردن لازم  
 و مناسب است چونکه سالک را راه حقیقت و معرفت طم کردن است او شانرا  
 از عالم ناسوت و ملکوت و جبروت گذرانیدن لازم است مگر پاسداری مستحق  
 عالم ملکوت داشته باشد چونکه این عالم فتح عظیم است ازینجا طریق اشغال  
 بیان کرده میشود که از افکار دل راروشنائی و صفائی حاصل میشود و در این  
 دل رنگها هویدا شده جمال یار مشاهده کرده میشود و طریق شغل اسم ذات الله  
 را بچرکت زبان آهسته آهسته در دل بگوید یعنی آواز بلسان نباشد پس گوشه

تنهایی اختیار کرده و این اسم مبارک را بکثرت تمام حتی که در نخستین و بر پختن  
 دل را انگاهی و هوشیاری خواهد بود بیشتر طیکه در آن دل مستغرق شده سعی بیحد  
 کشد این اسم اعظم جامع بجمع صفات است هر صفتیکه باشد ازین اسم مبارک  
 دور نیست و چون سالک درین اسم اعظم محو گردد و کل جوارح و اعضاء خود ب حرکت  
 قلبی مشغول شوند بلا تصور و ذکر در هر حرکت و هر تنفس ذکر اسم ذاتی از هر بن مودر  
 در آمده در خیال او در اید البته منظر کرامات و تصرفات گردد و بعد شغل حبس نفس  
 و در تعلیم و در چونکه بجز حبس دم کردن سالک را کشود حاصل نمیشود باید که در تنهایی  
 دل را از دوسوسه و حاجت های دنیوی خالی کند و صورت جلوه را خوب یاد  
 داشته نگاه دارد و آن این طریق است یعنی هر دو ارنج دست خود بر سر هر دو  
 رکیه بنهد و هر دو ابهام را بر دو سه راح گوش را بنده کند تا آنکه از راه گوش  
 دم بیرون نیاید و هر دو از انگشتان شهادت هر دو چشم را بنده کند و از انگشت  
 خرد و دیگر انگشت از بازویش یعنی از انگشتان خضر و بنصر هر دو لب را بنده کند و از  
 انگشت میانه یعنی وسطی و بر سوراخ بینی هر دو بنهد ازین ترکیب که سوراخ طرف راست  
 را گرفته دم را بنده کند و بعد از بسو آخ چپ لا اله گفته دم را تا دماغ رسانده به طرف قلب  
 بیارد و از آن پس سوراخ چپ را نیز محکم در حبس دم مشغول شود و این عمل را شروع  
 کرده آهسته آهسته تا یکمال کثرت رساند یعنی که ذکر الا الله را تا گزاشتن دم  
 ع بر دل ضرب کرده باشد چنانکه ذکر را تکلیف معلوم نشود یعنی دل بیقرار نگردد  
 و تکلیف نرسد همچنان عادت کرده تا بحدی که قدرت در او پیدا گردد و کثرت پر چه اتم رساند  
 بوقت و اگر گزاشتن دم که انگشت هر دو سوراخ نهاد شده بود آنرا برداشته دم  
 گزارد و همراه دم گزاشتن الا الله گفته با هستگی تمام بیرون دم را گذارد و زودوی  
 و تعجیبی کند بوقت گزاشتن دم چونکه دماغ را زبانی نرسد از همین طریق بهر قدر که قدرت  
 و قوت و دگرده شود و تیرمی رساند و بعضی بزرگان چنان ربط پیدا کرده بودند  
 که یک روز چهار دم بکشند و فرو میریزند پس معلوم شد که عادت یک

ربط حاصل شده و بعضی بزرگان از نماز عشا تا نماز فجر مجلس فرموده اند سبحان الله از  
 اثر این شغل فتح عظیم ظهور مییابد و ازین شغل دیگر فایده هم حاصل میشود و نوم و  
 خواب و غفلتش با تکلیف دور میشود و ازین شغل بزرگان رحمهم الله سالها سال  
 هرگز نه خفته اند این شغل بزرگ از آئینه دل زنگ و تاریکی دور میکند و صفائی دل را  
 داده و بخلا میکند و برای آن دفع خطرات خوب و است که از و خطر با سه هر قسم  
 دور میشود و پیر دم و پیر خیال بجز الا الله بر نمی آید و بوقت خالی نشستن بر آن  
 معمول هر نفسیکه بر آید بجز الا الله هیچ نه بدون آید خطرات را در خیال گنجایش نیت  
 باید که تا مجلس دم لفظ الا الله گفته باشد یعنی نافر و گداز شستن دم این شغل  
 شریف هر وقت و هر مقام نکرده باید بکجه در خلوت و گوشه گیری باید نمود و صورت  
 خلق شغل پاس نفاس مناسب و بهتر است چونکه از ابر وقت و هر جا جاری  
 کرده میشود و بوقت حبس النفس توجه بطرف قلب دارد و گوش تصور به دران  
 نماید که آوازها شنیده میشود چنانچه مولانا هم رحمه الله علیه میفرماید **هـ**  
 بر لبش قفل است و در دل رازهاست با لب خموش و دل پر از آوازه است که  
 و کیفیت سلطان الاذکار پس شاغل را مبارک شود که این شغل عجیب شغل است  
 باید که آن شاغل را اگر شب باشد و جبهه تنهایی نشیند و اگر روز باشد صبح اگر بید  
 بهر حال از خلالت دور شده به نشیند و صورت شغل اینست هر گاه که انگشت  
 بزرگ در سوراخ گوش کند بطرف صوتش و تصور بند و همچنان که در صورت او محو گردد  
 که خیالش بجز همون صوت و سماعش هیچ نیاید باین تصور ساعت فکر گردد لازم که  
 از دل لفظ الا الله را اینچنین گوید که همه اعضا و از بهرین مو لفظ الا الله جاری  
 گردد و برین رابطه اینچنین محنت و مشقت بکشد که از همه برین و سودا و اعضا معه  
 قلب شنیده شود بان شنیدن که در گوش او که آوازی که می آید و از  
 صورت سردی پنهانند در آن صورت خود فانی شود حتی که از گوش انگشت پیر  
 آرد یا از انگشت گوش را بنده نماید همون صوت برابر شنیدن آید و مجلس

ترقی کرده شود و ذکر را بطریق بالاترینی و بدرقمه رفته رفته عیب احوالی پیدا کرد و  
 و تکذوبات و نارعتق الهی متولد زن شده صوت قدیم ابد الابد و سماعت او مالک  
 میشود و مطلب اصلی هویدا شدن می پردازد و از اینجا عالم جبروت بداند و این  
 عالم را عالم احدیت و عالم جمعیت و عالم آرام و عالم نفس بهم میگویند و درین  
 عالم هیچ تصورات و خیالات در بنی آید و تسکین و آرام حاصل میشود و چو یک  
 حق و تصور مقصود اصلی پیش نظر دارد درین عالم مانند ناسوت و ملکوت  
 هیچ صورت زبند و در دل هیچ نگذرد و بجز ذات این حال بر سالک وارد شود  
 و آن سالک در عالم جبروت است و همه عالم خیالی و تصور می بر خواسته  
 تسکین حاصل شود هر گاه که خواهد با جبروت حاصل میتوان شد و حاصل کردن  
 عالم جبروت طریقست که تمام اعضا سے خود را حرکت باز دارد و هر دو چشم را  
 بند کند و دست راست را بر دست چپ داشته از تسکین تمام مریع به نشیند و  
 تمام نقوش و صورتها از ناسوتی و ملکوتی خالی کرده با آرام تمام تر به نشیند  
 در نظر ظاهری و باطنی هیچ از ناسوتی و ملکوتی در باطن دل خود فانی دنیا  
 شود البته آن سالک در عالم جبروت رسد و مقام جبروتی حاصل کند و بیان -  
 عالم لاهوت بخور تمام بداند و بفهمد که این عالم را عالم هویت و عالم ذات و  
 عالم بیزنگ و عالم محبت و عالم مطلق میگویند و این عالم عالم ناسوت و ملکوت  
 و جبروت را محیط است و عالم لاهوت مانند روح است و این همه عالم مذکور  
 مانند جسم است و این همه عالم ازین عالم لاهوت پیدا شده برآمده اند و نشیند  
 باین عالم و اصل شده تعلق میدارند و این عالم لاهوت همیشه بیک حالت  
 میماند درین هیچ فرق نیست آیه کریمه هو الاول هو الاخر هو الظاهر هو الباطن  
 و هو بکل شئ محیط در مقام و بیان حالت اشاره من و تو از دل بردارد  
 تجلی ذات و توحید در حقیقت همین است و آیه کریمه و هی انفسکم افلا تبصرون  
 را در ایست پیش گیر یعنی همه عالم ذات او در خود خود آشکار و خود را در عالم

خالی گیر و همچو حجاب و موج و دریا هر چه هست از دریا هست و تعیینات را حجاب  
 نگاشته ذات را به بند و هم چنین است که محض ذات را با تشبیه موصوف میکنند  
 چونکه از دولت تشریح بی بهره ماند پس صورت او تشبیه تا این همه ظهورات  
 و تعیینات از ان ذات است و این همه را جدا اند چونکه از نعمت عرفان و  
 فواید بصیب و محروم ماند مگر پاس و لحاظ شریعت و اشتق واجب و لازم افتاد از  
 زبان و بیان ظاهری هیچ نگویید و این نکته تا که بخرد دارد و میشود بمیدان لطفنازد  
 و پانزده از خود میداند و بعالم کسان اطلاع ندهد در از راستر باید و از سر بسته  
 را پرو هیدگی بناید **سه** ستانی زبان از رفیقان راز که تار از سلطان محمود  
 باز اللهم اهدنا الصراط المستقیم هذا شجرة مبارک نقشبندیه رحیم الله و شجره عالیه  
 قادر بر قدس الله ابرار هم تحریر کرده میشود اولاً شجره مبارک نقشبندیه ایست -

**شجره نقشبندیه**

الهی بجزمت شفیق المذنبین رحمة للعالمین احمد مصطفی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و اصحابه و سلم. الہی بجزمت خلیفہ رسول الله ابو بکر صدیق رضی الله عنہ الہی بجزمت  
 صاحب رسول الله حضرت سیدیمان فارسی رضی الله تعالی عنہ. الہی بجزمت امام  
 قاسم بن محمد ابن الہی بکر رضی الله عنہم. الہی بجزمت امام جہام جعفر الصادق  
 رضی الله تعالی عنہ الہی بجزمت حضرت سلطان العاربنین قطب العاشقین سلطان  
 شیخ بایزید بسطامی رحمة الله علیه الہی بجزمت حضرت خواجہ ابوالحسن خرقانی رحمة  
 علیہ الہی بجزمت حضرت خواجہ ابوالقاسم گورگانی رحمة الله علیه. الہی بجزمت حضرت  
 خواجہ ابوعلی فارمدی رحمة الله علیه الہی بجزمت حضرت خواجہ ابو یوسف ہراسنی  
 رحمة الله علیه الہی بجزمت حضرت خواجہ جہان خواجہ عبدالحق مجددی رحمة الله علیه  
 الہی بجزمت حضرت خواجہ مولانا محمد عارف ریوگری رحمة الله علیه الہی بجزمت  
 حضرت خواجہ محمود اخیر فغنوی رحمة الله علیه الہی بجزمت حضرت خواجہ عزیزان علی  
 راہتی رحمة الله علیه الہی بجزمت حضرت خواجہ محمد ساسی رحمة الله علیه الہی بجزمت

حضرت سید اسحاق سید امیر کلال رحمة الله عليه الهی بکرمته حضرت خواجه خواجه کجان  
 پیر پیران امام الطریقه خواجه بیاؤ الدین نقشبند رحمة الله عليه الهی بکرمته حضرت  
 خواجه علاؤ الدین عطار رحمة الله الهی بکرمته حضرت خواجه مولانا یعقوب چرخ رحمة  
 علیه الهی بکرمته حضرت خواجه ناصر الدین عبید الله احرار ولی رحمة الله عليه الهی  
 بکرمته حضرت مولانا شرف الدین محمد زاهد رحمة الله عليه الهی بکرمته حضرت خواجه محمد  
 درویش ولی رحمة الله عليه الهی بکرمته حضرت خواجه مولانا خواجگی محمد امکنکی رحمة الله عليه  
 الهی بکرمته حضرت خواجه خواجه کجان خواجه محمد باقی با الله رحمة الله عليه الهی بکرمته  
 حضرت امام ربانی محبوب صدیقی مجدد الف ثانی امام الطریقه شیخ احمد فاروقی  
 سهروردی رحمة الله عليه الهی بکرمته حضرت ایشان بوعودۃ الوتقی خواجه محمد معصوم  
 رحمة الله عليه الهی بکرمته حضرت ایشان شیخ سیف الدین رحمة الله عليه الهی  
 بکرمته حضرت حافظ محمد حسین رحمة الله عليه الهی بکرمته حضرت سید اسحاق سید نور محمد  
 بدوانی رحمة الله عليه الهی بکرمته حضرت ایشان پیر دوستگیر شمس الدین صاحب  
 غارین با الله توفیق زمان قطب جهان میرزا امیر جهان جانا رحمة الله عليه الهی  
 بکرمته حضرت قطب الامرشاد فرد الافراد پیر مرشد برحق سیدنا مولانا شاه  
 عبدالعزیز المعروف بعلام علی شاه صاحب رحمة الله عليه الهی بکرمته سیدنا مولانا  
 و مرشدنا شاه سعد الله صاحب رحمة الله عليه الهی بکرمته جمیع حضرات نقشبندیہ  
 بفقیر فقیر سید شاه سعید الدین حسین با طریقه عالیہ نقشبندیہ بیعت نموده و اعلیٰ  
 محفل گردانید الله سبحانه تعالیٰ از فیوضات مرشدان خط و افرو نصیب مسکاتر  
 استقامت شریعت عطا فرماید آمین یا رب العالمین . وصلى الله على خير  
 خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين در هر ملک یا ارضی یا بحین کاف و ثانیاً شجره عالیہ قادسیہ

# شجره قادسیه

آیة بکرمته سید برادر امام المسلمین خاتم الانبیا حضرت محمد مصطفیٰ

صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم۔ الہی بجزمت۔ امیر المؤمنین خلیفہ رسول اللہ حضرت  
 علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ الہی بجزمت امیر المؤمنین سبط رسول اللہ ابن مشکلتا  
 حضرت امام حسن المجتہد رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ الہی بجزمت سبط رسول اللہ سید الشہداء ابن  
 مشکلتا حضرت امام سین رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ الہی بجزمت سبط رسول اللہ حضرت  
 امام زین العابدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ الہی بجزمت سبط رسول اللہ حضرت امام محمد باقر  
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ الہی بجزمت سبط رسول اللہ حضرت امام جعفر الصادق رضی اللہ تعالیٰ  
 عنہ۔ الہی بجزمت سبط رسول اللہ حضرت امام موسیٰ کاظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ الہی  
 بجزمت سبط رسول اللہ حضرت امام علی موسیٰ رضا رضی اللہ تعالیٰ عنہ الہی بجزمت حضرت  
 ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ۔ الہی بجزمت حضرت سمری القفلی رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی  
 بجزمت سید الخائفہ حضرت جنید بغدادی رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت ابو  
 ہریرہ رضی اللہ عنہ۔ الہی بجزمت حضرت شیخ عبدالعزیز تمیمی رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت  
 حضرت شیخ عبدالواحد بن عبدالعزیز تمیمی رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت شیخ  
 ابوالفرحہ رضی اللہ عنہ۔ الہی بجزمت حضرت شیخ ابوالحسن علی البہکاری  
 رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت شیخ ابوسعد مبارک مخدومی رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت  
 حضرت غوث الثقلین محبوب بھانی سید محی الدین عبدالقادر بیلانی الحنفی سینئر رحمۃ اللہ  
 علیہ۔ الہی بجزمت حضرت سید عبدالرزاق رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت سید شرف الدین قتال  
 رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت سید عبدالوہاب رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت  
 سید بہاؤ الدین رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت سید عقیل رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت  
 حضرت سید شمس الدین محمد رانی رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت سید گدا رحمن  
 اولیٰ رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت سید ابوالفضل رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت  
 حضرت سید شمس الدین عارف رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت سید گدا رحمن ثانی  
 رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت سید شاہ فضیل رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت  
 شاہ کمال کیشیہ رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت شاہ سکندر رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی

بحرمت حضرت بدر الملتة والدين امام العارفين امام الطريقة شيخ احمد سهرزدي  
 عليه - الهى بحرمت حضرت خازن الرحمة خواجه محمد سعيد رحمة الله عليه - الهى بحرمت حضرت  
 دليل الرحمن عبدالاحد رحمة الله عليه - الهى بحرمت حضرت شيخ الشيوخ محمد عابد رحمة الله  
 عليه - الهى بحرمت حضرت شمس الدين حبيب الله قيوم زمان منظر جان جانان رحمة الله  
 الهى بحرمت حضرت سيدنا و مولانا شاه عبد الله المعروف به غلام على  
 شاه صاحب رحمة الله عليه - الهى بحرمت حضرت سيدنا و مولانا و مرشدنا عارف بالله  
 حضرت شاه سعد الله صاحب رحمة الله عليه - الهى بحرمت جميع حضرات قادريه  
 بفقير حقير سيد شاه سيد الدخيين رادر طريقة عاليه قادريه بيعت نموده و اهل محفل  
 كروانيد الله سبحانه و تعالی از فيوضات مرشدان حظ وافر و نصيب متكاثر معه استقامت  
 شريعت عطا فرمايد آمين يا رب العالمين و صلى الله تعالى على خير خلقه محمد  
 وآله واصحابه اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين - تمت الكتاب بعون الملك الوهاب

الحمد لله كتاب مستطاب مسلي به منظره طبع لقيت به تمام  
 تمام و تصحيح مالا كلام در طبع عزيز دكن واقع حيدر اباد و دكن تاريخ  
 ۱۲۰۰ ماه رمضان المبارك سنة ۱۲۰۰ هجر بنوي بزويو طبع

رونق پذيرفت

لاقم كترين خودي

محمد سليم الدين  
مطبعة

# صحت نامہ کتاب نظرہ طریقت

صفحہ	غلط	صفحہ	صحیح	غلط	صفحہ	صحیح
صحیح	x	۳۲	۹	کوزہ	۶	۱
تفصیل	تفصیل	۳۳	۹	چوہر ہاکی	۱۳	۱
نفس	نفسی	۶	۹	نشہ شدہ	۱	۲
جزبات	جزبات	۲۰	۹	بکسو بکیم	۶	۲
طراق	طراق	۲۱	۹	موخرات		
درخمن	درخمن	۱	۱۰	باشیہ آوازہ	۲۲	۳
دولاب	دولاب	۵	۱۰	نیلاب	۵	۳
فیض	فیض	۶	۱۰	ریسان	۱۱	۳
وصال حیرت	وصال حیرت	۶	۱۰	ہوکاتب	۱	۴
عشوہ ناز	عشوہ ناز	۰	۰	فراموشی بیکری نامہ حاصل کرد	۰	۰
وقت	وقت	۴	۱۰	تقسیم	۲۲	۴
کرات او	کرات او	۱۳	۱۰	تجنا المسلمین	۹	۵
نمنا دوی	نمنا دوی	۱۶	۱۰	اشرف المرین	۱۰	۵
وینچین بچین	وینچین بچین	۱۳	۱۱	بستان	۱۲	۶
عیب	عیب	۱۰	۱۱	چنگ	۲۳	۶
مرید	مرید	۶	۱۳	شاہ	۳	۷
بجر	بجر	۹		چہ ربت	۶	۸
عنہ	عنہ	۱۳	۱۳	شب روز	۷	۱۱
دوقت	دوقت	۳	۱۳	چہ یارا	۱۸	۸

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	
در ذات	علم الاسماء	۱۱	۲۷	و ذرات	۴	۱۶
حکام وجودی	ساخته	۱۷	۳۰	احکام وجودی	۱۹	۱۶
بجمله	بدلطیفه قالب میخا	۲	۲۸	بجمله	۸	۱۸
راه راست	مستغرق شود از هر بن موصوت اسم ذات بر آید			راه است	۲۲	۱۹
از احوال	بلکه از هر ذرات چه سماعی و چه فطری صورت و تصور			از احوال	۵	۳۰
عرش	اسم ذات			عرش	۵	۲۰
عرش	جوارح	۳	۲۸	عروس	۱۰	۲۱
انفسی	محکوم	۱۲	۲۸	نفسی	۱۱	۲۱
آرد	صرف	۲	۲۹	آدکه	۱۷	۳۱
صوت	بنده ذره	۴	۲۹	سوت	۲۲	۲۱
و در امور کلام	بجز ذرات پاک	۱۸	۲۹	و در کلام	۸	۲۳
کبر	جضر	۲۳	۲۹	کبیر	۱۲	۲۳
مهارت	جس	۱	۳۰	محات	۱۵	۲۳
مهارت	خیالی از ان لفظه	۱۳	۳۰	محات	۲۱	۲۲
بجود	x	۶	۳۱	دفور	۱	۲۴
مدعیان	x	۲	۳۲	عیان	۵	۲۳
مشقت	اقرب	۳	۳۲	مشقت	۱۱	۲۴
توجه	می یابد	۵	۳۳	بوجه	۱۱	۲۴
بی مشی	سعت	۹	۳۳	بی بلایش	۱۸	۲۵
اخا	شنویات	۲۲	۳۲	خفی	۷	۲۶
فرار	استحلاک	۱۳	۳۳	فسراز	۲۲	۲۶

صحيح	غلط	صحیح	صحیح	غلط	صحیح	صحیح
بیش پیش	پیش پیش	۱۰	۲۰	مناسبت	مناسبت	۱۲ ۳۲
بچون	هچون	=	=	بهره ور	بهره قد	۱۶ ۳۲
تزلزل	تزل	۱۶	۲۱	نسبت ندارد	نیت و	۹ ۳۵
نگهت	انگشت	۱۸	=	نزدند	نزد	۱۹ ۳۶
می وزد	مینورد	۱۶	۲۳	سابقه	بقعی	۶ ۳۷
بامحبوب	بامحبوب	۲۱	۲۴	خود	×	۷ ۳۷
نسبت	نیت	۱۲	۲۵	یا اسم ذات	+	۸ ۳۷
و بدو نیدگی	+	۱۵	۲۶	کرده باشد خود مستوفی قضا		
سترد	شتر	=	=	وقاشده تصور دار و اکثر درود شریف بکثرت		
عجز	خیر	۵	۲۷	در کند و بار با بستم محمد الرسول الله صلی الله		
مشاقان	مشاقان	۳	۲۸	علیه وسلم		
	مخص و زاید	=	=	فد سنے	هنسی	۱۸ ۳۷
مکشوند	یکشود	۹	۲۸	او اد سنے	ارادنی	= =
خواران	خوانان	۱۱	=	بیش پیش	بیش پیش	۲۷ =
خصوصیت	خصوصیت	۷	۲۹	عالم امر و عالم خلق	+	۱۰ ۳۸
مینوانند	خوانند	۱۳	۲۹	امر	معر	= =
در آرد	در آور	۱۲	۵۲	ره	بکر	۲۰ =
بہت	تہیت	۱۵	=	حد	صد	۲۱ =
رسد	رسید	۹	۵۳	ترقیات	برقیات	۵ ۳۹
بفیض	بفیض	۲۳	=	خود را متصف	+	۹ ۴۰
پدیدار	پدایدار	۱۷	۵۴	باین شان یافته می شود		۰

صفحه	سطر	عناص	مصحح
۵۶	۲۲	دادن	زودن
۵۵	۱۳	غیبی	غیبی
"	۲۳	متعینه	معینه
۵۴	۱	تقدی	نونی
"	۸	شده	شده شده
۶۲	۱۲	بدنیست	بدی است
"	۱۹	*	شده است همون آفات در پیش می آید
۶۵	۱۸	بجر	بجسز
"	۲۱	اوکه آوازی	او آوازی
۶۶	۱۰	*	خود را از حرکت
"	۲۰	میمانند	میمانند
"	۶	ارطهار	اظهار
"	۲۲	انخیر	انخیر
۶۹	۲۳	کنتری	کهنتری

